

# ساختار معنایی نواصول گرایان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی (۱۳۸۴-۱۳۹۲)

غلامرضا حداد\*

## چکیده

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران که تا روی کار آمدن دولت نهم روندی روبه اعتدال را می‌پیمود در خلال سال‌های ۱۳۸۴-۱۳۹۲ که با به قدرت رسیدن نواصول گرایان در ساختار سیاسی مقارن بود، بازگشتی به رادیکالیسم انقلابی را تجربه کرد. این پژوهش با فرض تناسب پدیده سیاست خارجی با فهم درونی و با تکیه بر مفهوم ساختارهای معنایی در پی پاسخ به این پرسش اساسی است که ساختار معنایی نواصول گرایان چه تأثیری بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دولت‌های نهم و دهم داشته است. در این راستا

---

; (نویسنده مسئول) عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی (haddad@atu.ac.ir)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۶/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۲/۱۴

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دهم، شماره سوم، تابستان ۱۳۹۴، صص ۱۱۰-۴۱

ابتدا با تحلیل پاره‌گفتارهای محمود احمدی‌نژاد،<sup>(۱)</sup> رئیس دولت‌های نهم و دهم، عناصر بنیادین ساختار معنایی نواصول‌گرایان در عرصه سیاست بین‌الملل استخراج شده و در ادامه جهت‌گیری‌های کلان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در این دوره با ساختار معنایی نواصول‌گرایان نسبت‌سنجی می‌شود. نتایج این پژوهش حاکی از آن است که عناصر بنیادین ساختار معنایی نواصول‌گرایان (ثنویت، نسبت دشمنی و دوستی، مسئولیت الهی، تقدیرگرایی مادی، موعودگرایی، بزرگ‌نمایی و اغراق، زمان‌پریشی و ساده‌انگاری) در جهت‌گیری‌های کلان سیاست خارجی دولت‌های نهم و دهم انعکاس یافته است. به عبارت دیگر، بازگشت به اصول اولیه انقلابی، آمریکامحوری و اسرائیل‌ستیزی، نگاه به شرق، نگاه به جنوب، و مقاومت و سازش‌ناپذیری در پرونده هسته‌ای، ریشه در ساختار معنایی نواصول‌گرایان دارد؛ ساختاری معنایی که از مسیر ترکیب اسلام سیاسی و ایدئولوژی چپ انقلابی در انقلاب اسلامی، تجربه زیسته جنگ هشت‌ساله و تهدید هویتی در دوره اصلاحات بر ساخته شده و به هستی بین‌المللی در فضای بین‌الذهانی نواصول‌گرایان معنا می‌بخشد.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ساختار معنایی، نواصول‌گرایان، دولت‌های نهم و دهم، ثنویت

### مقدمه

سیاست خارجی جمهوری اسلامی همواره به موازات تغییرات موازنه قدرت در سیاست داخلی در نقاط عطف تغییر کابینه‌ها، شاهد بروز تحولاتی بوده است. تا پیش از روی کار آمدن دولت نهم، سیر تحولات سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران روندی خطی و فزاینده روبه‌اعتدال را می‌پیمود و از این رو تغییر رادیکال آن در نقطه عطف دولت نهم از دیدگاه بسیاری از صاحب‌نظران غیرقابل‌پیش‌بینی به نظر می‌رسید. اغلب تحلیل‌گران داخلی و خارجی در حوزه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران خوش‌بینانه به روند روبه‌رشد عقلانیت نسبی در این عرصه امیدوار بودند و لذا این تغییر رادیکال موجب حیرت آنان شد (Takyeh, 2006: 16-21)؛ این حیرت به‌ویژه نزد تحلیل‌گران غیرایرانی به سرعت جای خود را به نگرانی ناشی از بازگشت ایران به مسیر بنیادگرایی و شالوده‌شکنی نظم موجود بین‌المللی داد (سیف‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۵۹) که تا پایان کار دولت دهم تداوم یافت. در این میان یکی از دغدغه‌های اصلی پژوهشگران این حوزه مطالعاتی، تبیین<sup>۱</sup> چرایی این تغییر رادیکال در سیاست خارجی ایران یا فهم<sup>۲</sup> چیستی آن بود که در قالب چارچوب‌های تحلیلی پیشین قابل درک نبود.

پژوهش حاضر تلاشی است در راستای فهم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در خلال سال‌های ۱۳۹۲-۱۳۸۴؛ سال‌هایی که طی آن روند خطی و روبه‌اعتدال سیاست خارجی ایران بازگشتی به رادیکالیسم انقلابی را تجربه کرد. فرض نگارنده بر این است که پدیده سیاست خارجی در کل به دلیل ماهیت عمدتاً

۱. Explain: توضیح عینیت‌محور پدیده‌ها مبتنی بر قواعد علی و تعمیم‌پذیر

۲. Understand: درک ذهنیت‌محور پدیده‌ها مبتنی بر منطق درونی و گفتمانی آنها

غیرمادی و بین‌الذهانی آن- و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به‌طور خاص به‌دلیل تفاوت‌های بنیادین دولت جمهوری اسلامی ایران با الگوی متعارف دولت‌های ملی مدرن- بیشتر متناسب با فهم منطق درونی و گفتمانی است تا تبیین مبتنی بر قواعد تعمیم‌پذیر؛ که پیش‌بینی‌ناپذیری روند آن با تکیه بر رویکردهای پیشین نیز مؤید این گزاره است. در این راستا این مقاله در پی پاسخ به این پرسش است که ساختار معنایی نواصول‌گرایان چه تأثیری بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دولت‌های نهم و دهم داشته است؟

در این راستا ابتدا به معرفی چارچوب مفهومی خواهیم پرداخت که بر تعبیری سازه‌انگارانه از مفهوم ساختارهای معنایی استوار است. در ادامه با معرفی نواصول‌گرایان و توضیح چگونگی کاربست چارچوب مفهومی در تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، عناصر کلیدی ساختار معنایی نواصول‌گرایان در حوزه سیاست بین‌الملل با تحلیل زبانی ادبیات محمود احمدی‌نژاد مورد شناسایی قرار خواهند گرفت. درنهایت نیز نشان داده خواهد شد که چگونه پدیده سیاست خارجی جمهوری اسلامی، در دولت‌های نهم و دهم در قالب جهت‌گیری‌ها و اصول، به‌مثابه تجلی عناصر ساختار معنایی نواصول‌گرایان قابلیت فهم می‌یابد. درمجموع این مقاله نشان خواهد داد که سیاست خارجی ایران در دولت‌های نهم و دهم در حوزه‌های موضوعی مختلف متأثر از جایگاه کانونی آمریکا و اسرائیل به‌عنوان دگر هویت‌ساز و ابدی در ساختار معنایی نواصول‌گرایان بوده است. تصویری که ساختار معنایی نواصول‌گرایان از جهان سیاست بین‌الملل ارائه می‌دهد فضایی دوقطبی با تقدم وجودی دشمن و نیروهای شر است. قائل بودن مسئولیت الهی برای خود در قطب خیر، جاری بودن تقدیرگرایی مادی در عین فرجام‌گرایی الهی و ابتلا به زمان پریشی<sup>۱</sup> از ویژگی‌های جوهری این ساختار معنایی است. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در سطح اصول و استراتژی در این دوره بازتاب تصویری است که ساختار معنایی نواصول‌گرایان از پدیدارهای سیاست بین‌الملل ارائه می‌دهد، و با توجه به رسوب تجربه جنگ هشت‌ساله در این ساختار

معنایی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در سطح روش و تاکتیک در این دوره عمل‌گرایانه و نتیجه‌گرا بوده است.

## ۱. چارچوب مفهومی

### ۱-۱. ساختار معنایی

سیاست خارجی مانند سایر پدیده‌های اجتماعی، به تعبیر ونت، واقعیتی غیرمادی است. واقعیت‌های غیرمادی در مقابل واقعیت‌های مادی فاقد اصالت وجودی بوده و وجودشان وابسته به تصاویر ذهنی سوژه‌های اجتماعی است. واقعیت‌هایی همچون خانواده، دولت، بازار کار و مواردی از این دست، واقعی هستند، چون ما تصویر و تصور کم‌وبیش مشترکی از آنان در میان اذهان خودی جمعی به اشتراک گذاشته‌ایم. این تصاویر که تا حدی میان مردم مشترک هستند، واقعیت‌ها را برایشان تعریف می‌کنند و از آنجاکه آنها در مورد این واقعیت‌ها، پندار مشابهی دارند، اعمال و گفتارشان نیز تمایل به بازتولید آنها دارد. سیاست خارجی نیز مجموعه‌ای از کنش‌های کلامی و غیرکلامی/عملی است که شاید در فقدان زمینه ذهنی و شناختی مشاهده‌گر، صرفاً مجموعه‌ای بی‌معنا از پاره‌گفتارها و اقدامات محسوب شوند. این قالب‌های نظری و مفهومی هستند که معنا و نظمی را بر این مجموعه بار می‌کنند و آن را از توده‌ای بی‌شکل به تجسمی پیچیده و درعین‌حال عمیق تبدیل می‌نمایند. فراتر از این، برداشت و اقدام کنش‌گر عرصه سیاست خارجی نیز خود برآمده از این قالب‌های نظری و مفهومی است و در اینجا است که تجزیه و تحلیل سیاست خارجی در واقعیت سیاست خارجی درمی‌پیچد. در این پژوهش، قالب‌های مفهومی معنابخش به واقعیت‌های غیرمادی با عنوان «ساختارهای معنایی» معرفی می‌شوند.

ساختار به‌عنوان یک مفهوم تخصصی در علوم اجتماعی تعابیر متفاوتی را با خود دارد. کولین وایت (Wight, 2006: 125, 145) ذیل دو سنت متفاوت در علوم اجتماعی، یعنی سنت جامعه‌شناختی<sup>۱</sup> و سنت اقلیمی (زبان‌شناختی)<sup>۲</sup> چهار تعبیر متفاوت از مفهوم ساختار را مورد شناسایی قرار داده است: ۱. الگوهای رفتار جمعی

1. Sociological Tradition
2. Continental Tradition

که در طول زمان پایدار هستند؛ ۲. تنظیمات قانون‌مانند<sup>۱</sup> که بر واقعیت‌های اجتماعی حاکم است؛ ۳. نظام‌های روابط انسانی در درون موقعیت‌های اجتماعی؛ و ۴. قواعد و منابع جمعی که رفتار را ساختار می‌بخشند.

تعبیر نخست، یعنی الگوهای رفتار جمعی پایدار، برداشتی فردگرایانه از مفهوم ساختار و متأثر از سنت کارکردگرایی در جامعه‌شناسی است. از این دیدگاه ساختار ارجاع به «رفتارهای تکراری در جاهای مشخص» (Collins, 1981: 988) یا «جنبه‌هایی از رفتار اجتماعی که از دیدگاه مشاهده‌گر نسبتاً پایدار یا ماندگار است» (Homans, 1975: 53) دارد. در این تعبیر، ساختار چیزی شبیه به دولت، اقتصاد، فرهنگ و یا طبقه اجتماعی نیست؛ بلکه صرفاً مجموعه‌هایی از افراد است که در موقعیت‌های سطح خرد<sup>۲</sup> به شکل مشابه عمل می‌کنند؛ و از همین موقعیت‌های سطح خرد است که می‌بایست تبیین‌های علی درباره خروجی‌های اجتماعی حاصل شود. از این دیدگاه چون الگوهای اجتماعی، نهادها و سازمان‌ها انتزاعاتی از رفتار فرد هستند، قادر به عملکرد مستقل نمی‌باشند. پس ساختار چیزی فراتر از یک متغیر مستقل نیست، زیرا انتزاعیات فاقد قدرت علی هستند. ساختارها صرفاً رفتار مشاهده‌شده افراد در طول زمان هستند و بنابراین قابل تقلیل به همان رفتارها بوده و تنها از این طریق قابل تبیین هستند. در میان صاحب‌نظران سیاست خارجی، کوبالکو<sup>۳</sup> تعبیری مشابه از این مفهوم دارد. وی معتقد است ساختار «اشاره به الگوهای تکرارشونده در رفتار اجتماعی» دارد.

تعبیر دوم از ساختار به‌عنوان تنظیمات قانون‌مانند میان واقعیت‌های اجتماعی، تعبیری است که میان جامعه‌شناسی و روابط بین‌الملل کم‌وبیش مشترک است. این تعبیر به آرای دورکیم و ریخت‌شناسی خاص وی از واقعیت‌های اجتماعی بازمی‌گردد. ساختار از این منظر به شیوه‌ای ارجاع دارد که طی آن واقعیت‌های اجتماعی یا ویژگی‌های گروهی به‌واسطه الگویی از تنظیمات قانونی با یکدیگر ارتباط می‌یابند. واقعیت‌های اجتماعی دارای ظرفیت اعمال محدودیت‌های بیرونی بر افراد هستند. این رویکرد، نگرشی کل‌گرایانه نسبت به مفهوم ساختار است، زیرا تمام ملاحظات مربوط به عوامل سطح واحد را نادیده می‌گیرد (Wigth, 2006: 127).

1. Law-like

2. Microsituations

برداشت کنت و والتز از ساختار تا حدودی با این تعبیر قابل انطباق است. در این تعبیر از ساختار، تبیین در سطح کلان صورت می‌گیرد و عناصر در سطح واحد اسیر محدودیت‌های ساختاری تلقی می‌شوند (Wigth, 2006: 135).

در سومین تعبیر، ساختار به‌عنوان روابط اجتماعی از دیدگاه مارکسیستی آن قلمداد می‌شود. از منظر مارکسیستی ساختار اجتماعی به پیوند روابط اجتماعی در درون طبقات اجتماعی دلالت دارد. طبقات اجتماعی به مجموعه‌هایی از افراد گفته می‌شود که به‌واسطه جایگاهشان در روابط تولید در یک جامعه مفروض، متمایز می‌شوند. از دیدگاه مارکس، این روابط تولید است که گونه‌های متفاوتی از ساختارهای اجتماعی را ایجاد می‌کند و امکان تفکیک جوامع به انواع برده‌داری، فئودالی، سرمایه‌داری و کمونیستی را میسر می‌سازد. ساختارهای اجتماعی از این منظر، منافع، هویت‌ها و شیوه‌های گوناگون زندگی و عملکرد را تعریف و تحمیل می‌کنند (Wigth, 2006: 147).

تعبیر چهارم از ساختار قواعد و منابع جمعی ساختاردهنده رفتار عمیقاً به آراء آنتونی گیدنز وابسته است که *اونف* و *کراتوچوییل* و کمابیش ونت نیز به آن متعهدند. در این تعبیر، ساختار به‌معنای فهم بیناذهنی و معانی بیناذهنی است که واقعیت اجتماعی را برای کارگزاران تعریف می‌کنند و کارگزاران نیز در رفتار خود آنان را بازتاب داده و بازتولید می‌نمایند. از دیدگاه گیدنز این قواعد و منابع هستند که ساختارهای اجتماعی را برمی‌سازند. قواعد و منابع بر الگویی سیستمیک از روابط که ما به‌شکل روزانه آن را ملاحظه می‌کنیم، حاکمند. قواعد به اشکال گوناگون بروز می‌کنند. برخی از آنها صریح‌تر و مدون‌تر از سایرین هستند. برخی دیگر نانوشته، ضمنی و به‌شکل جزئیاتی در تعاملات اجتماعی رو در رو عمل می‌کنند. این قواعد غیررسمی می‌توانند به‌عنوان فرمولی لحاظ شوند که ما را برای قرار گرفتن در موقعیت‌های اجتماعی توانمند می‌سازند، حتی اگر نتوانیم به‌صراحت جزئیات این فرمول را فهم یا تشریح کنیم. منابع نیز به دو گونه‌اند: تخصیصی<sup>۱</sup> و اقتداری<sup>۲</sup>. منابع تخصیصی به موجودیت‌های مادی ارجاع دارند از قبیل مواد خام یا

1. Allocative
2. Authoritative

زمین، که انسان را برای انجام کارها، رفتن به جنگ یا اعمال قدرت بر گروهی از مردم توانمند می‌سازد. منابع اقتداری مکمل منابع تخصیصی هستند و به عوامل غیرمادی اشاره دارند، از قبیل موقعیت یا جایگاه سلسله‌مراتبی که فرمانروایان را برای حکومت بر سایرین توانمند می‌کند. از دیدگاه گیدنز منابع، مولد قدرت و زیربنای توانایی بازیگران اجتماعی در ایجاد تغییر در وضعیت اجتماعی خود محسوب می‌شوند. قدرت درون ساختارهای اجتماعی مانند نیروهای طبیعی عمل نمی‌کند یا به عبارت دیگر نمی‌تواند فرد را وادار نمایند به شیوه‌ای خاص عمل کند. بلکه قدرت در ساختارهای اجتماعی تنها از طریق ورود به آگاهی فردی است که اعمال می‌شود. محدودیت‌های ساختاری مستقل از انگیزش‌ها و استدلال‌های فرد در مورد آنچه باید انجام دهد، عمل نمی‌کند. نظام‌های اجتماعی، ساختارهای اجتماعی، و نهادها مادامی که به تولید و بازتولید دوگانگی ساختاری ادامه دهند، موجودیت خود را حفظ خواهند کرد. به عبارت دیگر، ساختارها فراتر موقعیت‌هایی که افراد در درون آن عمل می‌کنند، وجود ندارند. یا به تعبیر دیگر، ساختار تنها در مواردی وجود دارد که قواعد و منابع در کنش‌های افراد مورد استفاده قرار می‌گیرند. ساختار مستقل از دانش فرد عمل نمی‌کند (Wigth, 2006: 142).

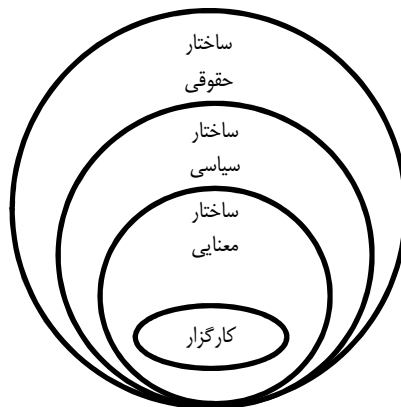
در میان این تعابیر مختلف از مفهوم ساختار، تعبیر چهارم که بر نظریه ساخت‌یابی گیدنز مبتنی است، بیشترین انطباق را با موضوع مطالعه این پژوهش دارد. در این تعبیر، ساختار دارای ماهیتی بینادهنی، محصول قواعد و منابع، و وابسته به برداشت و دانش کارگزاران است. قواعد تکوینی محدوده رفتار معنادار را مشخص می‌کنند و قواعد تنظیمی، محدودکننده رفتار هستند. کارگزار بسته به کاربردش از قواعد و سهمی که از منابع تخصیصی و اقتداری به خود اختصاص می‌دهد، می‌تواند اعمال‌کننده قدرت در روابط اجتماعی باشد. اگر کارگزار سیاست خارجی در سطح فراملی را هم‌زمان موضوع محدودیت‌های ساختارهای سه‌گانه حقوقی، سیاسی و معنایی در نظر بگیریم، می‌توانیم تداوم و تغییر در سیاست خارجی یک واحد سیاسی را براساس عوامل درون واحد فهم کنیم.

در این مقاله، سیاست خارجی محصول تعامل کارگزار با ساختارهای محیطی در نظر گرفته می‌شود. منظور از ساختار [که از طریق فعالیت‌های جمعی انسانی در



طول زمان شکل گرفته و به نوبه خود تفکر و فعالیت افراد را قالب و شکل می دهد. در اینجا تصویری از واقعیت، از جهان یا جنبه ای از جهان است که خود را در هر زمان بر کارگزار تحمیل می کند. ساختار در اینجا ترکیب بندی موجودیت های شکل گرفته به صورت بین ذهنی می باشد (کاکس، ۱۳۸۴: ۳۷). این ساختارها متنوعند، اما مفروض نگارنده این است که از این میان، سه ساختار حقوقی، سیاسی، و معنایی دارای بیشترین اثرگذاری در سیاست خارجی هستند. ساختار حقوقی، بازتاب دهنده قواعد و هنجارهای تنظیمی و تحمیل کننده محدودیت های رسمی به کارگزاران سیاست خارجی است و در قالب قوانین موضوعی از جمله قانون اساسی قابل بررسی است. ساختار سیاسی، بازتاب دهنده تلفیقی از قواعد و هنجارهای تنظیمی و تکوینی است که بر کارگزاران سیاست خارجی محدودیت های غیررسمی تحمیل می کند. در هر نظام سیاسی، رقابت سیاسی بسته به ساخت قدرت سیاسی، مبنای توزیع قدرت سیاسی، ماهیت امر سیاسی، منشاء اقتدار سیاسی و چگونگی مشارکت سیاسی مشمول قواعدی نانوشته است که بازیگران عرصه سیاست ناگزیر از ملاحظه آنها هستند؛ مثلاً تعهد به آمریکاستیزی یا ضرورت تأیید مواضع از سوی مراجع عظام شیعه از استلزامات ساختار سیاسی برای کارگزار سیاست خارجی محسوب می شود. اما ساختار معنایی، تجلی هنجارهای تکوینی است که معنابخش هستی فی نفسه بی معنای سیاست خارجی است. این ساختار محدود کننده رفتار نیست، بلکه محدوده رفتار معنادار را تعریف می کند.

شکل شماره (۱). ساختارهای محیطی کارگزار سیاست خارجی



ساختار حقوقی بر محدودیت‌های ساختاری ناشی از قواعد صریح و مدون دلالت دارد؛ ساختار سیاسی دال بر محدودیت‌های ساختاری ناشی از قواعد ضمنی و نانوشته است. اما ساختار معنایی، تجلی قواعد تکوینی است که چیستی، ماهیت و هویت کارگزار و محیط را برایش تعریف می‌کند. ساختار معنایی به معنای توزیع شناخت جمعی است. شناخت‌های جمعی به کنشگران ذیل خود دلیل می‌دهند که چرا چیزها این گونه‌اند که هستند و شاخص‌هایی هستند برای آنکه چگونه آنها باید از توانایی‌ها و قدرت مادی (منابع) خود استفاده کنند.

کارگزاران در سطح فروملی در جوامعی که از حداقلی از ثبات در نظام سیاسی و حقوقی برخوردار هستند به یک میزان موضوع محدودیت‌های ساختارهای حقوقی و سیاسی قرار دارند. به عنوان مثال، قانون اساسی (جزئی از ساختار حقوقی) تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی را محدود کرده و این محدودیت به یک میزان تمامی کارگزاران را بسته به نقش خود متأثر می‌کند. یا اینکه قواعد نانوشته بازی سیاسی در هر نظام سیاسی اقتضائات خاصی دارد که کارگزاران ناگزیر از رعایت آن هستند تا بتوانند سهمی از منابع تخصیصی و اقتداری بیابند؛ پس همه به یک شکل موضوع محدودیت‌های آن هستند؛ به عنوان مثال، حفظ میزانی از تعهد به آمریکاستیزی یا تقید به مواضع مراجع عظام شیعه برای تمامی گروه‌های کارگزاری سیاسی در جمهوری اسلامی اجتناب‌ناپذیر است. اما آنچه موجب ایجاد خروجی‌های متفاوت می‌شود را می‌بایست در محدودیت‌های ساختار معنایی جستجو کرد. اما آیا ساختار معنایی واحدی در جوامع سیاسی حاکم است که واقعیت و هویت را برای همگان به یک شکل تفسیر می‌کند؟ اگر این گونه است، پس تعارضات هویتی و فکری نه فقط تفاوت‌ها را چگونه می‌توان توضیح داد. آیا تغییر در جهت‌گیری‌های سیاست خارجی یک واحد سیاسی در نقاط عطف تغییر دولت‌ها با توجه به تداوم ساختارهای حقوقی و سیاسی، تجلی تغییر ساختارهای معنایی نیست؟

این پژوهش مفروض می‌گیرد که تغییر در سیاست‌ها را می‌بایست در تفاوت میان ساختار معنایی کارگزاران جستجو کرد. از آنجاکه ساختار معنایی مبتنی بر توزیع شناخت جمعی و ماهیتاً بینادهنی است، مواجهه ما با کارگزار در سطح فردی صرفاً

به‌منزله کشف دریچه‌ای رو به ساحت ساختاری است. ساختار ماهیتی زبانی دارد و از زبان کارگزار به‌سخن درمی‌آید و قواعد و هنجارها و به‌تبع آن امکان دسترسی کارگزار به منابع را تعریف و تحدید می‌کند. کارگزاری متعهد به یک ساختار معنایی، مادامی‌که متعهد به اسارت در حریم معنایی آن باقی بماند و از قواعد و هنجارهای آن پیروی کند، به منابع تخصیصی و اقتداری آن دسترسی خواهد داشت؛ گرچه الزاماً تعهد کارگزار به حریم ساختار معنایی به‌معنای باورمندی عمیق به آن نیست، بلکه ملاک تعهد در بازتولید عناصر کلیدی آن در کنش‌های کلامی و غیرکلامی کارگزار است. از سوی دیگر، باید توجه داشت که از این منظر کارگزاران ذیل یک ساختار معنایی، همه در فهم اجتماعی با یکدیگر یکسان و با کارگزاران ذیل ساختارهای رقیب متفاوت هستند. به‌عنوان مثال، موجودیتی مانند شورای امنیت سازمان ملل متحد در فهم سیدمحمد خاتمی و محمود احمدی‌نژاد دو موجودیت با تصویر و ویژگی‌هایی متفاوت است؛ اما شناخت اصلاح‌طلبان با خاتمی و نواصول‌گرایان با احمدی‌نژاد از این پدیده، کم‌وبیش مشترک‌گونه صرفاً مشابه است.

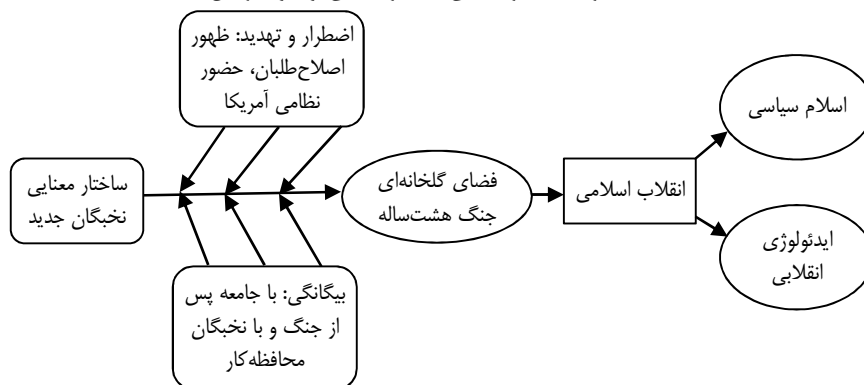
## ۲-۱. نواصول‌گرایان

در این پژوهش تمرکز بر ساختار معنایی نواصول‌گرایان به‌عنوان ساختار معنایی مرجع در سیاست خارجی دولت‌های نهم و دهم خواهد بود. منظور از «نواصول‌گرایان» گروهی از نخبگان جمهوری اسلامی از نسل دوم انقلاب هستند که تا پیش از دهه هشتاد شمسی عمدتاً در مناصب نظامی-امنیتی و یا سطوح پایین سیاسی مشغول بوده‌اند و از ابتدای این دهه به‌تدریج با کسب موفقیت در انتخابات شورای شهر (۱۳۸۱)، مجلس هفتم شورای اسلامی (۱۳۸۲)، ریاست‌جمهوری (۱۳۸۴) به‌تدریج به گروه مسلط نخبگان سیاسی در جمهوری اسلامی ایران تبدیل شدند و برتری نسبی خود را تا انتخابات ۱۳۹۲ ریاست‌جمهوری حفظ کردند. مجموعه هویتی نواصول‌گرایان در مقابل دگر هویتی خود (اصول‌گرایان سنتی محافظه‌کار و اصلاح‌طلبان) دارای انسجام نسبی هستند، اما طبیعتاً با توجه به ساخت قدرت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران در درون خود کلیتی همپارچه و یکپارچه

تلقی نمی‌شوند. اما از منظر چارچوب مفهومی این پژوهش، نه خود نواصول‌گرایان، بلکه ساختار معنایی آنان که اشتراک نظری نسبی این مجموعه هویتی درباره مسائل سیاست خارجی و پدیده‌های بین‌المللی را برمی‌سازد، دارای اهمیت است و در کانون بررسی قرار دارد.

درک ساختار معنایی نواصول‌گرایان مستلزم مطالعه تبارشناختی این جریان سیاسی و بررسی علل گرایش آنان به قدرت سیاسی و نقش تکوین‌گرانه آنان در بسازی ساختار معنایی محیطی‌شان در بستر تحولات دهه‌های گذشته است که مجال ارائه نتایج آن در این مقاله نیست. به‌اجمال، مطالعه ساختار معنایی نواصول‌گرایان که همراه است با جستجوی ریشه‌ها در دو منظومه شناختی اسلام سیاسی و ایدئولوژی انقلابی که در انقلاب اسلامی به‌هم آمیخته‌اند، نشان می‌دهد که چگونه این منظومه تلفیقی در فضای گلخانه‌ای جنگ هشت‌ساله تکوین یافته، متأثر از بیگانگی هویتی در جامعه ایرانی پس از جنگ، تثبیت شده، و در فضای اضطراب دوره اصلاحات، گسترش سریع یافته است.

شکل شماره (۲). تبارشناسی ساختار معنایی نواصول‌گرایان



در این مجال با عبور از مطالعه تبارشناختی و ریشه‌های ساختار معنایی نواصول‌گرایان، با رویکردی زبان‌شناختی ادبیات آنان در عرصه سیاست خارجی مورد مطالعه قرار گرفته و عناصر کلیدی ساختار معنایی آنان استخراج می‌شود. در اینجا منظور از ادبیات، پاره‌گفتارهای محمود احمدی‌نژاد، رئیس دولت‌های نهم و دهم است که در مورد موضوعات بین‌المللی صادر شده‌اند. همان‌گونه که پیشتر

گفته شد، ساختار معنایی دارای ماهیتی زبانی است که توسط کارگزار به شکل سخن درمی‌آید و رئیس دولت در عالی‌ترین سطح کارگزاری می‌تواند ملاک اصلی قرار گیرد، زیرا مواضع محمود احمدی‌نژاد به‌طور خاص در حوزه سیاست خارجی و بین‌المللی نه تنها در دوران مسئولیتش، بلکه حتی در دوران پس از آن درعین اینکه خود او مشمول طرد و برون‌گذاری ضمنی توسط نواصول‌گرایان قرار گرفته است، هیچ‌گاه از سوی این مجموعه هویتی نفی و انکار نشد. در گام بعد رفتار خارجی جمهوری اسلامی ایران در خلال سال‌های ۱۳۹۰-۱۳۸۴ در حوزه‌های موضوعی مشخص و روش‌های اجرای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در این دوره مورد بررسی قرار گرفته و میزان سازگاری و ارتباط آنها با عناصر کلیدی ساختار معنایی نواصول‌گرایان ارزیابی خواهد شد. حوزه‌های موضوعی منتخب در این مرحله عبارت خواهند بود از: سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال غرب با محوریت آمریکا و اسرائیل، سیاست نگاه به شرق، سیاست نگاه به جنوب، و سیاست خارجی ایران در قبال پرونده هسته‌ای.

## ۲. عناصر سازنده ساختار معنایی نواصول‌گرایان

### ۲-۱. ثنویت

مؤلفه کانونی ساختار معنایی نواصول‌گرایان، «ثنویت» مانوی‌نگری<sup>۱</sup> - یا دوقطبی دیدن هستی است. ثنویت به‌عنوان مؤلفه‌ای کانونی، سایر مؤلفه‌های ساختار معنایی آنان را متأثر ساخته است. بر این مبنای، تمامی پدیده‌های هستی در یکی از دو قطب مخالف خیر و شر قرار دارند. هستی صحنه تقابل دو جبهه تاریکی و روشنایی است که مرزهای مشخص و ممیزی دارند و طیف میانه‌ای در این بین وجود ندارد. هستی‌شناسی بین‌المللی متأثر از نگاه ثنوی، عرصه‌ای از تقابل میان نیروهای خیر و شر را ترسیم می‌کند که دولت‌ملت‌ها آن را نمایندگی می‌کنند. از این منظر هستی عرصه برخورد دو جبهه متخاصم است: ولایت خدا و ولایت شیطان.

«همه مشکلات بشر در طول تاریخ به‌خاطر این است که قدرت‌هایی خود

۱. Manichaeism: پیروی از نگرش مانی، فیلسوف و نقاش ایرانی که متأثر از آموزه‌های زرتشت هستی را عرصه تقابل نیروهای خیر و شر می‌داند.

را از ولایت الهی خارج کرده‌اند و کسی که از ولایت خدا خارج شود، تحت ولایت شیطان خواهد بود» (احمدی‌نژاد در جمع مردم گلپایگان: ۱۳۸۶/۳/۴).

ثنویت، ویژگی مشترک در جهان‌بینی‌های مذهبی [به‌ویژه ادیان ابراهیمی] است. اگرچه روند قوام‌یابی هویت، ناگزیر از فرایند دگرسازی است، اما در جهان‌بینی مذهبی رابطه میان «خود» و «دگر» عمدتاً تقابلی و نه صرفاً مبنایی برای تمایز و تفاوت است. بنابراین ساختارهای معنایی که ریشه‌های عمیق مذهبی دارند، در عرصه سیاسی عموماً تصویرگر روابط تقابلی و قطبی هستند. به‌عنوان مثال این پدیده در ساختار معنایی نومحافظه‌کاران آمریکایی نیز مشهود است.<sup>(۲)</sup>

ادبیات سیاسی انقلاب اسلامی سرشار است از واژگان قطبی از جمله: «اسلام/کفر»، «استکبار/استضعاف»، «ظالم/مظلوم»، «سلطه‌گر، سلطه‌پذیر/ضدسلطه»، «مستبد/آزاده»، «انقلابی/ضدانقلاب»، «جهان اسلام/جهان غرب»، و....

منطبق بر مفروض این نوشتار، ساختار معنایی انقلابیون مسلط، تلفیقی از اسلام سیاسی و ایدئولوژی چپ انقلابی بوده است. در اسلام سیاسی، هستی عرصه جدال دو جبهه اسلام (سنت) و کفر (تجدد) و در ایدئولوژی چپ انقلابی، تاریخ، بستر تقابل دیالکتیکی میان پرولتاریا (انقلابی) و سرمایه‌داری (ضدانقلاب) است. لذا ساختار معنایی اسلام‌گرایان انقلابی ایران متأثر از ریشه‌های عمیقاً قطبی بوده است. اما جنگ هشت‌ساله برای نواصول‌گرایان، که به نسل دوم انقلابیون مسلمان و عمدتاً خانواده‌های سنتی و طبقات فرودست اجتماعی متعلق بوده‌اند، عامل تعمیق و تثبیت ثنویت در ساختار معنایی بوده است. با حضور در جبهه‌های جنگ حق علیه باطل، نبرد میان خیر و شر برای آنان، از انتزاع و اسطوره‌سازی گذشته و جنبه‌هایی عینی یافت. آنان برای هشت سال در کانون نزاع میان تاریکی و روشنایی قرار گرفتند و برای پیروزی جبهه ولایت الهی بر جبهه ولایت شیطان از تمام هستی خود گذشتند. در ذهنیت مشترک جوانان انقلابی مسلمان در جبهه‌های جنگ میان اسلام و کفر، آنان نمایندگان جناح حق علیه نمایندگان کلیت جبهه باطل بودند که مسئولیت تاریخی رفع فتنه در عالم را برای همیشه برعهده داشتند. اگر برای نسل اول نخبگان جمهوری اسلامی، جدال میان دو قطب خیر و شر، تنها عاملی

هویت‌ساز یا شعاری برای بسیج عمومی و تهییج بود، برای نواصول‌گرایان به‌واسطه تجربه زیسته جنگ، عین واقعیت بوده و هست.

ساختار معنایی نواصول‌گرایان، به ثنویت در تمامی سطوح تحلیلی عنایت دارد. سیاست داخلی، عرصه تقابل میان طرفداران اسلام ناب، انقلابیون، مستضعفان، صالحان و خادمان به ملت با طرفداران اسلام امریکایی، ضدانقلابیون، مستکبران، فاسدان و خائنان به ملت است. در سیاست داخلی، محمود احمدی‌نژاد به نمایندگی از نواصول‌گرایان مدعی مبارزه با جناح شر به نمایندگی از جناح خیر بوده است. نواصول‌گرایان، بارها در مورد احزاب و گروه‌های مخالف، از عبارات «احزاب شیطانی» و «صف هولناک شیاطین» و عبارت‌هایی از این دست استفاده کرده‌اند (رجبی، ۱۳۸۵: ۲۸۹). در سطح بین‌الملل نیز نواصول‌گرایان، دولت‌ها را به دو دسته مخالف یکدیگر طبقه‌بندی می‌کنند که در قطب شرارت، دولت‌های استکباری و قدرت‌های زورگو به سرکردگی امریکا و اسرائیل قرار دارند.

«شما در اندونزی دیدید، در همه‌جای عالم همین طور است. رئیس جبهه

شیطانی» به کشور اندونزی سفر کرد...» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در جمع

طلاب بسیجی: آذر ۱۳۸۵).

عامل سازمان‌دهنده به این ساختار دوقطبی، مفهوم دشمنی است. اینکه چه کسانی و براساس چه اصول مستقل و مشترکی، قطب خیر را تشکیل دهند، در درجه دوم اهمیت است و تقدم وجودی قطب شر است که «هویت‌ساز» و «معنابخش» است. بنابراین قطب خیر، مجموعه متنوعی از بنیادگرایان مسلمان، دولت‌های کمونیستی، کشورهای فقیر افریقایی و مواردی از این دست را شامل می‌شود که با عنوان مستضعفین عالم یا آزادگان ضدنظام سلطه به رهبری جمهوری اسلامی ایران در مقابل قطب شر به رهبری امریکا و صهیونیسم بین‌الملل صف کشیده‌اند. به عبارت دیگر، دشمنی با قطب شر، محدوده و اعضای قطب خیر را مشخص می‌کند.

ساختار معنایی قطبی نواصول‌گرایان در سطحی دیگر، رابطه‌ای قطبی میان ملت‌ها و دولت‌ها ترسیم می‌کند. از این منظر در شناسایی رابطه میان حکومت و جامعه، ساخت یک‌سویه، دوسویه یا دوسویه صوری قدرت، یا به عبارت دیگر، شاخص‌های اقتدارگرایی و دموکراسی فاقد اعتبار است؛ بلکه جایگاه دولت در

ساختار قطبی بین‌المللی است که ملاک نوع رابطه حکومت و جامعه است. فرض بر این است که ملت‌ها بیه‌جز اسرائیل - در قطب خیر قرار دارند و میان دولت‌ها در قطب شر و ملت‌هایشان تقابلی ساختاری وجود دارد، هرچند هم که روابطشان بر اصول دموکراتیک استوار باشد. در پیوند میان دو سطح تحلیل، دولت‌هایی که در جبهه خیر قرار دارند، مصداق این تعامل با ملت‌ها هستند، هرچند اقتدارگرا باشند.<sup>(۳)</sup> لذا نواصول‌گرایان همواره به نمایندگی از ملت سخن می‌گویند و خواسته‌ها و اراده خود را به ملت ارجاع می‌دهند. آنان برای خود نمایندگی ملت‌ها در دولت‌های قطب شر را نیز قائلند و گاه به نمایندگی از آنان اعلام موضع سیاسی نموده و یا آنان را به‌طور مستقیم مورد خطاب قرار می‌دهند:

«حقوق و حیثیت مردم امریکا نیز قربانی خودخواهی‌های برخی قدرتمندان است.» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در جمع فرماندهان بسیجی: ۱۳۸۶/۲/۱۹).

«امروز ملت‌ها بیدارند و می‌ایستند. ملت‌ها خوبند و می‌توانند با هم در صلح و صفا زندگی کنند. آنها بکوشند به ملت‌های خودشان خدمت کنند دیگران نیازی به آنها ندارند. آیا وقت آن نرسیده است آنها از مسیر خودخواهی و تبعیت از شیطان به مسیر خداپرستی بازگردند؟» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در مجمع عمومی سازمان ملل: مهر ۱۳۸۶).

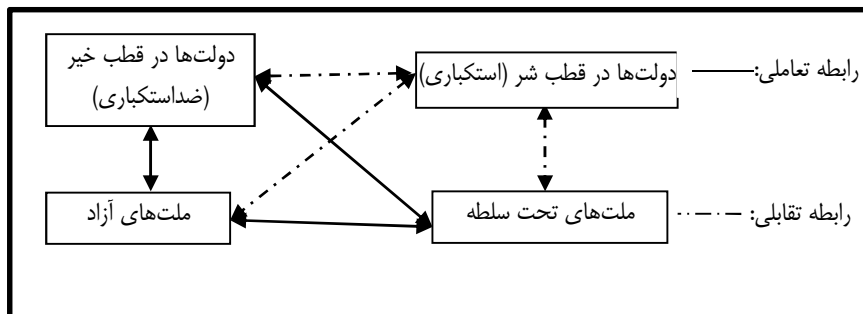
«ما به آنها می‌گوییم خیال کرده‌اید. اتفاقاً شما هستید که منزوی هستید. شما منفورترین اشخاص نزد ملت‌ها هستید. شما حتی در نزد ملت خودتان هم منفور هستید» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در دیدار با مردم جم: ۱۳۸۴/۱۱/۱۳).

«ما به‌طور واضح و بسیار روشن بین مردم امریکا و بخشی از دولتمردان امریکا فرق قائل هستیم.... بنابراین، ما اتفاقاً به مردم امریکا احساس خیلی نزدیکی داریم و مردم امریکا هم با ما همین احساس را دارند» (احمدی‌نژاد؛ مصاحبه با شبکه ماهواره‌ای جام جم: ۱۳۸۶/۶/۲۵).

بنابراین انعکاس ثنویت در ساختار معنایی نواصول‌گرایان بر روابط بین‌الملل، تصویری از تقابل و جدال میان دولت‌های شر با دولت‌های خیر و ملت‌ها ارائه می‌کند که می‌توان این رابطه را در شکل زیر ترسیم کرد:



شکل شماره (۳). رابطه دولت‌ها و ملت‌ها در ساختار معنایی نواصول‌گرایان



## ۲-۲. دشمنی و دوستی

مفروضات معرف دوستی و دشمنی در ساختار معنایی نواصول‌گرایان، ذیل مؤلفه کانونی ثنویت تعریف می‌شوند و تقابل دو قطب خیر و شر، شاخص شناسایی دوستان و دشمنان است. ثنویت مرزهای مشخص و ممیزی میان دو جبهه خیر و شر ترسیم می‌کند، لذا ساختاری متصلب از روابط در سطح بین‌الملل قابل انتظار است. در این ساختار متصلب، دشمنان جایگاه کم‌وبیش ثابتی دارند و دوستان براساس نوع ارتباطشان با دشمنان شناسایی می‌شوند و در این بین طیف میانه‌ای وجود ندارد. به عبارت دیگر، دوستان ما کسانی هستند که با ما دشمنان مشترکی دارند. اگرچه برخی از صاحب‌نظران، وجود دشمنی‌ها و دوستی‌های باثبات را ناشی از اقتضائات ژئوپلیتیک واحدهای سیاسی می‌دانند<sup>(۴)</sup>، اما مفاهیم دوستی و دشمنی در ساختار معنایی نواصول‌گرایان دارای ریشه‌های شناختی است.

تصلب ساختاری ناشی از شناسایی دوستی و دشمنی مبتنی بر ثنویت، هم در اسلام سیاسی و هم در ایدئولوژی چپ انقلابی ریشه دارد. رابطه میان دوگانه‌های مؤمن/کافر یا مسلمان/مشرک بر دشمنی آشتی‌ناپذیر استوار است و راه سومی در میان نیست، از این رو گرایش‌های واگرایانه نسبت به اقتدار مرکزی در جبهه خودی عمدتاً موضوع نام‌گذاری و طرد در قالب‌هایی نظیر «منافق» یا «خوارج» به حیطة دشمنان قرار گرفته‌اند. ایدئولوژی چپ انقلابی نیز طیفی در میانه انقلابی و ضدانقلاب یا میان امپریالیسم سرمایه‌داری و پرولتاریا را نمی‌شناسد و بنابراین بازیگران تاریخ به دو دسته دشمنان (امپریالیسم سرمایه‌داری، دست‌نشانندگان و عوامل آن) و دوستان (روشنفکران مولد آگاهی و توده‌های موضوع آگاهی کاذب)

تقسیم می‌شوند. ریشه‌های مذهبی و ایدئولوژیک نواصول‌گرایان در مفروضات ذیل دوستی و دشمنی، متأثر از جنگ هشت‌ساله تقویت شده است. در جنگ، بازیگران یا نیروی خودی هستند و نیروی دشمن و همه‌چیز در دوستی و دشمنی دارای مرزهای کاملاً مشخصی است. ساختار معنایی نواصول‌گرایان متأثر از تجربه زیسته حاملان آن تصویری را به خاطر می‌آورد که در آن جبهه دشمن، متشکل از مجموعه گسترده‌ای اعم از نظامیان عراقی، اعراب حمایت‌کننده، اروپاییان تأمین‌کننده، و آمریکایی‌های هدایت‌کننده است و جبهه خودی تنها از هم‌زمانی تشکیل می‌شود که در اعتقادات مشترکشان ثابت‌قدم هستند. بنابراین کثرت دشمنان و قلت دوستان طبیعی و نشانه حقانیت است. تشبیه مکرر فضای جنگ ایران و عراق به صحنه کربلا از این منظر نشان می‌دهد تعدد دشمنان و قلت دوستان نشانه حقانیت جبهه خیر است.

از سوی دیگر در ساختار معنایی نواصول‌گرایان به‌واسطه تقدم وجودی قطب شر در «معنابخشی» و «هویت‌سازی»، اساساً جوهره مفاهیم دوستی و دشمنی دگرگون شده است. در این منظومه شناختی، از آنجاکه «خود» براساس دشمنی با دشمن، معنا، هویت و قوام می‌یابد، دشمن تقدم وجودی می‌یابد و در نتیجه منافع نه براساس نیازهای «خود»، که براساس ضدیت با منافع دشمن تعریف می‌شوند. استفاده فراوان از واژه «دشمن» در ادبیات نواصول‌گرایان، گویای نقش محوری آن در ساختار معنایی آنان است.

ملاک ثنویت در شناخت دوستان و دشمنان در ساختار معنایی نواصول‌گرایان، سایر ملاک‌های ارزش‌گذارانه در منطق درونی گفتمان انقلاب اسلامی را به حاشیه رانده و دشمنی با آمریکا و اسرائیل، ارزش‌های اصیل و قوام‌بخش انقلاب اسلامی ایران را تحت‌الشعاع خود قرار داده است. آرمان‌های انقلاب اسلامی در حمایت و دفاع از حقوق مسلمانان، مستضعفان و محرومان در درون دولت‌هایی که در ساختار معنایی نواصول‌گرایان جبهه ضداستکباری را تشکیل می‌دهند (روسیه، چین، سوریه، سودان، ونزوئلا و...) فاقد اعتبار و ارزش تلقی می‌شوند. در مقابل، در شرایطی که به‌واسطه اوج‌گیری نسل‌کشی در دارفور سودان، اغلب دولت‌ها، دست‌کم برای حفظ ظاهر، از دولت سودان فاصله گرفتند، احمدی‌نژاد به‌دلیل اینکه ایالات متحده، برای

محکوم کردن این دولت ناقض حقوق بشر در مجامع بین‌المللی در تلاش بود، در گفت‌وگوی تلفنی با عمر البشیر می‌گوید:

«ایران و سودان دارای دشمنان مشترک هستند. دشمنان ملت‌های آزاد و مردم سودان باید بدانند که از این رفتارهای زشت و ضدانسانی هیچ سودی نخواهند برد» (احمدی‌نژاد، گفتگوی تلفنی با رئیس‌جمهور سودان: ۸۷/۲/۳۱).

### ۲-۳. مسئولیت الهی و تاریخی در جبهه خیر

در ساختار معنایی نواصول‌گرایان، «خود» جایگاهی برجسته و هدایت‌کننده در قطب خیر دارد؛ گویی مسئولیتی الهی و تاریخی برای رهبری جبهه خیر برعهده آنان گذاشته شده است. آنان خود را در نقطه عطف تحولات بزرگ در زندگی بشر تصور می‌کنند و در این نقطه عطف تاریخی به خواست خداوند مسئولیت نجات، رهایی و رستگاری بشر برعهده آنان گذاشته شده است. برخی مانند گراهام فولر «خودمداری» را ویژگی فرهنگ سیاسی ایرانیان می‌دانند. وی معتقد است «استمرار در مقام یک فرهنگ باستانی» و «نخوت فرهنگی قومی» سبب‌ساز نگاهی ایران‌مدارانه به هستی نزد ایرانیان شده است که بدون توجه به آن نمی‌توان رفتار و گفتار ایرانیان را به‌درستی درک کرد (فولر، ۱۳۷۳: ۱۹-۲۳). برخی نیز آن را نوعی عارضه روانی نارسیسیسم می‌دانند که ممکن است به‌صورت گروهی بروز کند. اگرچه تأثیر نگاه ایران‌مدارانه بر ویژگی «خودمحوری» در میان نواصول‌گرایان، قابل‌تأمل و بررسی است، اما به‌سختی می‌توان این مؤلفه ساختار معنایی آنان را به ویژگی فرهنگی عام ایرانیان یا یک عارضه روانی اجتماعی نسبت داد. چه‌بسا نگاه ایران‌مدارانه ویژگی عام فرهنگ سیاسی جامعه ایرانی بوده باشد و ایرانیان به‌دلیل میراث تمدن باستانی خود نسبت به سایر اقوام و ملیت‌ها احساس برتری داشته باشند، ولی این به‌معنای آن نیست که ایرانیان برای خود مسئولیت الهی و تاریخی در تغییر جهان قائل باشند. این ویژگی در سطح نسل اول اصول‌گرایان نیز به‌نسبت نواصول‌گرایان اندک بوده است.

خودمحوری در ساختار معنایی نواصول‌گرایان، در اسلام سیاسی و ایدئولوژی

چپ انقلابی قابل پیگیری است. برتری قائل بودن برای «خود» نسبت به «دگر»های مذهبی، که به واسطه خواست و اراده الهی توجیه می‌شود، ویژگی عام ادیان توحیدی است و بر این اساس، پیروان آیین توحیدی، وظیفه و مسئولیت هدایت سایرین به روشنایی را به دستور الهی و براساس اصل دعوت به‌عهده دارند.<sup>(۵)</sup> در اسلام این مسئولیت، هیچ‌گاه از عهده مسلمانان خارج نمی‌شود و مسلمانان وظیفه دارند دارالکفر را حتی از مسیر دارالحرب به دارالاسلام تبدیل کنند. این اصل در توجیه گسترش قهرآمیز امپراتوری اسلامی توسط اعراب مسلمان مورد استناد بوده است. مسلمانان به‌ویژه شیعیان، گاه تمامی هستی از ابتدای خلقت را مقدمه‌ای برای رسالت پیامبر اسلام در مورد شیعیان مقدمه‌ای برای ظهور منجی (عج) - فرض می‌گیرند.<sup>(۶)</sup>

از سوی دیگر، ایدئولوژی چپ انقلابی نیز همواره حامل نوعی نگاه خودمحو‌رانه و تصور مسئولیت خاص تاریخی برای انقلابیون بوده است. مارکسیسم به‌عنوان یک چارچوب تحلیلی، بر دترمینیسم متکی است، اما مارکسیسم به‌عنوان یک ایدئولوژی و الگویی عملیاتی، برای طبقه پرولتاریا وظیفه و مسئولیتی تاریخی به‌منظور ایجاد تغییرات انقلابی در مسیر تاریخ قائل می‌شود تا رهبران انقلابی بتوانند با القای نقش و مسئولیت تاریخی به توده‌های محروم، آنان را در راستای نیل به اهداف انقلاب بسیج کنند.

تجربه مشترک جنگ نیز این نگاه خودمحو‌رانه را در ساختار معنایی نواصول‌گرایان تقویت کرده است. مسلمانان ابعادی جهانی برای آموزه‌های اسلام قائل هستند، اسلام سیاسی این آموزه‌ها را به تکالیف الهی مسلمانان در گستره گیتی تبدیل کرد و انقلاب اسلامی بنیاد خود را بر تعهد به این تکالیف الهی قرار داد. جنگ عرصه‌ای برای انجام تکالیف الهی و معیاری برای سنجش اعتبار شور انقلابی و تعهد دینی جوانان انقلابی مسلمان در نظر گرفته شد. از این دیدگاه، تقدیر الهی چنین رقم خورده بود که شکست مستکبران و حکومت موعود صالحان بر زمین به‌دست آنان صورت پذیرد، و جبهه جنگ با عراق، نخستین سنگر این مبارزه باشد. از نظر آنان خداوند بر ایشان، که در زمین مورد استضعاف واقع شده بودند، منت گذاشته بود و آنان را پیشوای حکومت صالحان در زمین قرار داده بود و در وعده الهی تردیدی وجود نداشت. بر این اساس آنان خود را در کانون هستی و در نقطه

عطف تحولات می‌دیدند. به‌رغم تحولات گفتمانی انقلاب اسلامی که پس از جنگ بروز کرد، ساختار معنایی نواصول‌گرایان که هویت خود را در قالب مقوله جنگ و انقلاب معنا داده بود، از این تحولات تأثیر چندانی نگرفت. لذا خودمحموری و احساس مسئولیت الهی همچنان بخشی از هستی‌شناسی این طیف باقی ماند. در این ساختار معنایی، انقلاب اسلامی نقطه عطف تاریخ بشریت محسوب می‌شود و بنا بر وعده الهی، مسئولیت و رسالتی ویژه در برهه تاریخی خاصی برعهده نواصول‌گرایان قرار داده شده است، تا در کانون قطب خیر با نابودی قطب شر، بشر را به‌سوی رستگاری هدایت کنند:

«انقلاب اسلامی، تحقق وعده الهی و یک جهش بزرگ در حیات ملت و بشریت به‌سمت نقطه کمال و تعالی بود» (احمدی‌نژاد، مراسم گرامیداشت ۲۲ بهمن ۱۳۸۵).

«عزیزان من! در سیر تاریخی مقابله جبهه حق با جبهه استکبار، خدای متعال، انقلاب اسلامی را قرار داد» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در جمع طلاب و روحانیون حوزه علمیه قم: ۱۳۸۶/۳/۲۵).

«بدانید امروز قم و شما عزیزان نقطه امید شیعیان عالم هستید. بدانید امروز قم و اندیشه‌ها و آرمان قم... نه‌تنها نقطه امید شیعیان و مسلمانان، بلکه نقطه امید همه بشریت است.... «این مأموریت الهی و تاریخی است» و به فضل الهی هر روز زمینه‌ها و شرایط برای تحقق آن آرمان‌های بلند ما فراهم‌تر از روز گذشته است.... نگاه ما به مسئولیت و مأموریت‌مان باید جهانی باشد.... اصلاً پیام اسلام، جهانی است» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در جمع طلاب و روحانیون حوزه علمیه قم: ۸۶/۳/۲۵).

«مأموریت ملت ما در این حرکت عمومی بشر، مأموریت بسیار سنگینی است. امروز ما دو وظیفه بسیار مهم برعهده داریم؛ وظیفه اولمان این است که این کشور را به‌سرعت بسازیم. جامعه‌الگو و حیات طیبه اسلامی را برپا کنیم، این مأموریت بزرگ امروز ماست و مأموریت دوم ما معرفی این‌الگو به بشریت است. بشریتی که دارد از ما مطالبه می‌کند...» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در بازدید از صداوسیما: ۱۳۸۵/۸/۲۸).

#### ۴-۲. بزرگ‌نمایی و اغراق

قائل بودن جایگاه محوری و مسئولیت الهی برای خود، حاکی از نوعی خودبزرگ‌بینی و اغراق نزد نواصول‌گرایان است. اما «بزرگ‌نمایی و اغراق» نزد آنان به این عارضه محدود نیست، بلکه به یکی از مؤلفه‌های ساختار معنایی تبدیل شده است. البته روحیه افراط و اغراق، یکی از ویژگی‌های فرهنگی ایرانیان است: «فرهنگ ایرانی فرهنگی است که تقریباً در کلیه وجوه خود تسلیم افراط است... اسلوب افراط، به لحاظ تاریخی به عرصه سیاست خارجی نیز سرایت کرده و در قالب نوعی گرایش ایرانی برای پیشی گرفتن از امکانات عملی تجلی یافته است... افراط به عنوان یک موهبت ایرانی که تا حدود زیادی مُهر خود را بر هنر و فرهنگ و زندگی روزمره ایران کوبیده است - یکی از آن ویژگی‌هایی است که به دشواری می‌توان آن را از تحلیل سیاست خارجی این کشور دور کرد» (فولر، ۱۳۷۷: ۱۷-۱۵).

اغراق و روحیه افراط از ویژگی‌های فرهنگ ایرانی است که عامل هدف‌گذاری‌های بلندپروازانه و شعاری است؛ اما بزرگ‌نمایی نزد نواصول‌گرایان، ابعادی فراتر از یک ویژگی فرهنگی یافته و بخشی از منطق شناختی در ساختار معنایی است. در ساختار معنایی نواصول‌گرایان، سنجش و ارزیابی پدیده‌ها، در دو سوی قطب‌های خیر و شر با ملاک و معیاری متفاوت صورت می‌پذیرد. به عبارت دیگر، پدیده‌ها براساس نسبتشان به جبهه خیر یا شر، با سنجه‌های متفاوتی مورد ارزیابی قرار می‌گیرند. از آنجاکه فضیلت‌ها در انحصار قطب خیر و رذیلت‌ها ذاتی قطب شر قلمداد می‌شوند، هنجارها در قطب خیر و ناهنجاری‌ها در قطب شر، بزرگ‌نمایی می‌شوند و ناهنجاری‌ها در قطب خیر و هنجارها در قطب شر مورد نادیده‌انگاری و تحقیر قرار می‌گیرند؛ به همین سبب نابسامانی‌های در داخل نادیده گرفته می‌شوند و موفقیت‌ها نامتناسب بزرگ داشته می‌شوند و در مقابل، جبهه شر غرق در نابسامانی و ناتوانی تصویر و تصور می‌شود.

نتایج تحلیل پاره‌گفتارهای محمود احمدی‌نژاد، کارگزاری که ساختار معنایی نواصول‌گرایان را به سخن درآورد، نشان می‌دهد که ادبیات وی سرشار از ترکیب‌های وصفی تفضیلی و عالی است. به عبارت دیگر، ساختار معنایی

نواصول‌گرایان به سبب شدت قطبیت، عمیقاً اسیر افراط است. ادبیات نواصول‌گرایان سرشار از وصف عظیم‌ترین، بزرگ‌ترین، مهم‌ترین، بی‌نظیرترین و سایر «ترین»‌ها است؛ تاجایی که نماینده خود را «معجزه هزاره سوم»<sup>(۳)</sup> معرفی می‌کند. فراوان بودن واژگان افراطی در گفتار نواصول‌گرایان حاکی از نگاه نامتوازن ساختار معنایی آنان به پدیده‌ها است:

«پیروزی بزرگ ملت ایران، شکست مفتضحانه قدرت‌های انحصارگر است» (احمدی‌نژاد، پیام رئیس‌جمهور به ملت ایران: ۱۳۸۶/۱۲/۵).  
«دستاوردهای انقلاب اسلامی علی‌رغم همه خباثت‌ها و فشارها و توطئه‌ها در تاریخ عالم بی‌نظیر است. امروز در عرصه صنعتی پیشرفته‌ترین کشور منطقه ایران است، درحالی‌که پیش از انقلاب جزء عقب‌افتاده‌ترین کشورهای عالم بودیم» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در مراسم ۲۲ بهمن ۱۳۸۵).  
«ملت ایران به‌تنهایی بر همه قدرت‌ها غلبه کرد و امروز هیچ قدرتی پیدا نمی‌شود تا ایران را تهدید کند» (احمدی‌نژاد، دومین کنگره عاشوراپژوهی: ۱۳۸۶/۱۲/۵).

«امروز معلوم شده است که مخالف‌ترین، دشمن‌ترین و ضدبشری‌ترین مخالفان آزادی همین قدرت‌ها و همین مدعیان هستند... با مقاومتی که شما کردید معلوم شد که حامی دیکتاتورترین و سیاه‌ترین حکومت‌های ضد مردمی هستند» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در دیدار با مردم گیلان غرب: ۱۳۸۵/۹/۳۰).

«امروز ملت ایران عزیزترین و محبوب‌ترین ملت‌های دنیاست... شما منفورترین اشخاص نزد ملت‌ها هستید» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در دیدار با مردم جم: ۱۳۸۴/۱۱/۱۳).

«[لیبرالیسم] در هیچ‌جای دنیا نه‌تنها در محافل علمی، بلکه در محافل مردمی هم کوچک‌ترین جایگاه و پایگاهی ندارد. این اندیشه به پایان راه خودش رسیده است» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در گردهمایی فرماندهان و مسئولان بسیج، ۱۳۸۷/۳/۹).

## ۵-۲. تقدیرگرایی مادی

«تقدیرگرایی مادی» در ساختار معنایی نواصول‌گرایان دال بر این مفروض است که عالم مادی توسط نیروهای شر (جهان‌خواران) اداره و سازمان‌دهی می‌شود، لذا عامل تمامی ناکامی‌های داخلی در وجود دشمنان قابل پیگیری است. تقدیرگرایی مادی به‌عنوان یک عارضه شناختی، ویژگی عام معرفتی انسان سنتی در زیست‌مدرن است. انسان سنتی پرتاب‌شده در زیست‌مدرن از تفسیر علی روشن و منطقی آنچه در اطرافش می‌گذرد، ناتوان است؛ زیرا مبانی معرفتی و ابزارهای شناختی وی به زیست‌جهان فعلی وی تعلق ندارند، بلکه میراث‌هایی باقی‌مانده از و متناسب با زیست‌جهان سنتی هستند. شناخت صحیح، لازمه عمل موفقیت‌آمیز است و چنین انسانی به‌واسطه ناتوانی از فهم صحیح قواعد بازی، غالباً ناموفق و شکست‌خورده است. تداوم در عدم موفقیت و استمرار در ناتوانی شناخت قواعدی مبنای موفقیت، در ساختار معنایی چنین انسانی، نقش «خود» را به حداقل تقلیل داده و نقش «دیگری» را به حداکثر می‌رساند. انسان سنتی توهمی، متوجه و تبعاً مسئول اثر رفتار خود در محیط نیست و محیط را یک‌سره محصول اثر رفتار دیگری می‌بیند. بنابراین ناتوانی در شناخت قواعد عالم مادی، به نوعی تقدیرگرایی مادی در ساختار معنایی وی می‌انجامد.

تقدیرگرایی مادی در ساختار معنایی نواصول‌گرایان تا حدی دارای ابعادی مذهبی است. در نظام معرفتی دینی جهان به دو بخش مادی و فرامادی تقسیم شده است. جهان مادی، عالم بی‌ارزش، پست و ادنی، و عالم فرامادی به‌عنوان پناهگاه امن انسان مذهبی، عالم ارزش‌ها و اعلی است. در ساختار معنایی دوقطبی انسان مذهبی، عالم مادی در قطب شر و عالم فرامادی در قطب خیر قرار می‌گیرد. عالم مادی، عالم شیاطین، ستمگران، قدرتمندان و فاسدان و تبعیدگاه انسان صالح است و حکمرانی مسیح در عالم دیگری خواهد بود. اگرچه در اسلام، اصل بر اعتدال بوده و ترک دنیا عملی مذموم است، اما نگاه قطبی و اولویت عالم فرامادی اصلی جوهری در آن محسوب می‌شود. تقدیرگرایی مادی همچنین در تشیع مسبوق به تجارب تاریخی است. شیعیان، دست‌کم تا قرن دهم پس از هجرت، در اقلیت و فاقد پایگاهی متمرکز بوده‌اند. شیعیان در حکومت‌های وقت نقش اپوزیسیون



عقیدتی و سیاسی داشتند و از آنجا که اصول عقیدتی آنها، بر مشروعیت‌زدایی سیاسی از حکومت‌ها استوار بود، همواره تحت فشار شدید آنها قرار داشتند. از طرفی اگرچه براساس اصول عقیدتی تشیع، حکومت حق الهی ائمه (علیهم‌السلام) بوده است، اما این حق هیچ‌گاه استیفا نشده و همگی توسط حاکمان وقت، به شهادت رسیدند. تداوم در ناکامی و شهادت تمامی پیشوایان، تشیع را به این باور کشاند که تقدیر الهی بر این قرار گرفته است که آنان در اقلیت و تحت ستم ظالمان و فاسدان قرار داشته باشند تا روزی که منجی (عج) ظهور کند و با ساختارشکنی روابط موجود به اقتدار و سلطه ساختاری طاغوت پایان دهد. اگرچه در باورهای شیعه از قرن دهم هجری به بعد تحولاتی متناسب با شکل‌گیری حکومت‌های شیعی رخ داد، اما تقدیرگرایی مادی، همچنان بخشی از این منظومه شناختی باقی ماند.

ساختار معنایی نخبگان جدید از ایدئولوژی چپ انقلابی نیز تأثیر گرفته است. تحلیل‌های چپ مارکسیستی، مشمول نوعی جبرگرایی ساختاری است که در آن نقش کارگزار به حداقل ممکن تقلیل یافته است و هرگونه تحول اساسی را تنها با ساختارشکنی یا طی شدن مراحل تاریخی ممکن می‌داند. بنابراین «انقلاب» چاره کار است و مادامی که ساختارهای عامل نابرابری، روابط را به صورتی که هست سامان می‌دهند، کارگزار نمی‌تواند با عمل در چارچوب آنها، تغییری اساسی در جهت اهداف خود ایجاد کند، بلکه باید کل ساختار را فروپاشید و روابط جدیدی را سامان داد. نخبگان نظام جمهوری اسلامی ایران متأثر از آموزه‌های ایدئولوژی چپ انقلابی، نه تنها ساختار جامعه ایرانی را با انقلاب اسلامی متحول کردند، بلکه از فردای انقلاب، مدعی واژگونی ساختار بین‌المللی شدند. از دیدگاه آنان مادامی که روابط در سطح جهان در قالب چنین ساختارهای ظالمانه‌ای در جریان است، قدرتمندان نقش برتر خود را حفظ خواهند کرد و حداکثر تأثیر را بر روندهای جهانی خواهند داشت و حوزه اثر و عمل ضعیفا در حداقل خواهد ماند. پس برقراری صلح و عدالت در جهان، تنها از طریق تغییر ساختاری امکان‌پذیر است و بس، و مادامی که چنین نشود، قدرت‌های بزرگ همه‌کاره و البته مسئول همه بدبختی‌ها و مصائب هستند.

تجربه مشترک جنگ نیز بر این مؤلفه از ساختار معنایی نواصول‌گرایان، بی‌تأثیر

نبوده است. با وجود بزرگ‌نمایی‌هایی که آنان از دستاوردهای جنگ دارند، متوجه این واقعیت نیز هستند که جنگ پس از هشت سال در عمل بدون دستیابی به اهداف و نتایج معهود پایان یافت. از سوی دیگر، آنان در کانون قطب خیر، باوری به توانمندی‌های مادی خود نداشته و عامل موفقیت‌های خود در جبهه‌های جنگ حق علیه باطل را، نه محصول امکانات، تسلیحات، تلاش‌ها و شجاعت‌های خود، بلکه ناشی از الطاف الهی و امدادهای غیبی می‌دانستند.

برخی اظهارات محمود احمدی‌نژاد به‌عنوان نماینده این طیف، در این زمینه قابل استناد است:

«اجازه بدهید یکی دو جمله هم درباره مسائل جهانی خدمتتان عرض کنم. مشکل بشریت هم همین است. یعنی یک عده خودخواه، زیاده‌طلب، غیرقانع به حق خود، دارند در دنیا در همه زمینه‌ها حکمرانی می‌کنند. وقتی آدم حساب می‌کند و از نزدیک با ملت‌ها آشنا می‌شود، به عمق فاجعه پی می‌برد. ما یکی دو تا سفر به افریقا کردیم، وقتی از نزدیک دیدیم و از زبان خود مظلومین شنیدیم، ابعاد قضیه بیشتر برایمان روشن شد. الان شما به برخی از این کشورهای افریقایی سفر می‌کنید می‌بینید سرزمین همه‌اش برکت و استعداد است. هم معدن، هم جنگل، هم آب، هم بهترین زمین‌ها، هم آفتاب دارد، هم انسان‌های بااستعداد و پرکار و صادق دارد، هم موقعیت جغرافیایی و هم دریا دارد. همه امکانات برای بهره‌مندی مادی مردم و پیشرفت جامعه فراهم است. می‌روید می‌بینید علت اصلی اش حضور عده‌ای از همین انسان‌ها و دولت‌های ضدعدالت، خودخواه و زیاده‌خواه است که با فقر، بیماری، عقب‌افتادگی، فشار و کشتن ملت‌ها جیب خودشان را پر می‌کنند» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در جمع طلاب بسیجی: آذر ۱۳۸۵).

## ۶-۲. تئوری توطئه

تئوری توطئه از ضمایم تقدیرگرایی مادی است و کلید گشودن قفل تضادهایی است که به‌واسطه عدم سازواری مؤلفه‌های ساختار معنایی با واقعیت‌های بیرونی بروز

می‌کند. البته برخی توهم توطئه یا شیوه پارانوئیدی را ویژگی عام فرهنگ سیاسی ایرانیان می‌دانند و به اعتقاد برخی از صاحب‌نظران، توطئه‌باوری در خاورمیانه بیش از سایر مناطق جهان و در ایران بیش از کشورهای دیگر خاورمیانه مطرح است؛ از این رو برخی ادعا می‌کنند که ایران «توطئه‌باورترین کشور جهان» است (غفاری هاشجین، ۱۳۸۲: ۲۲ و ۲۳).

عده‌ای توطئه‌باوری نزد ایرانیان را ذیل عنوان «پارانویا» و یا «سندروم دایی‌جان ناپلئون» در سطح یک نابسامانی روانی تحلیل می‌کنند. برخی نیز به‌عنوان یک ویژگی فرهنگی برای آن ریشه‌های اجتماعی قائل هستند. *یرواند آبراهامیان* آن را پدیده‌ای ناشی از دو عامل تاریخی و جامعه‌شناختی در نظر می‌گیرد (آبراهامیان، ۱۳۸۲: ۲۶-۲۷). بر این اساس، مداخله قدرت‌های بزرگ در طول تاریخ به‌ویژه دو قرن اخیر در صحنه سیاسی ایران و نیز استبداد طبقاتی حاکم در جامعه ایرانی، ریشه‌های توطئه‌باوری ایرانیان تلقی می‌شوند. فولر نیز این ذهنیت را نه صرفاً نوعی کج‌خیالی، بلکه محصول الگوهای تاریخی قربانی‌شدن پیش پای بیگانگان می‌داند (فولر، ۱۳۷۷: ۲۶) برخی نیز مانند *احمد/شرف* برای توطئه قدرت‌های استعماری وجودی واقعی نیز قائلند و معتقدند در کنار سایر عوامل، آشکار شدن این توطئه زمینه‌های بروز و تقویت این ذهنیت نزد جامعه ایرانی را فراهم کرده است (اشرف، ۱۳۷۴: ۳۸-۴۰).

می‌توان میان توطئه‌باوری، تئوری توطئه و توهم توطئه تمییز قائل شد. توطئه‌باوری در سطح یک ویژگی فرهنگ سیاسی، نتیجه تجربه تاریخی دخالت بیگانگان و اقدامات قدرت‌های مداخله‌گر و نیز استبداد سیاسی در ایران است. بر این اساس، امکان وجود توطئه در پشت ظاهر روابط موجود، همواره امکانی قابل‌پذیرش است که میزان پذیرش آن بسته به تعلقات قشری، طبقه اجتماعی و سطح دانش سیاسی فرد ایرانی متفاوت است. اینکه فرض همیشگی که «ممکن است توطئه‌ای در کار باشد» یک ویژگی عام فرهنگ سیاسی ایرانیان است.

اما تئوری توطئه یک پیش‌فرض معرفتی و از پیامدهای تقدیرگرایی مادی است. براساس این پیش‌فرض، تنها عامل تعیین‌کننده در روندهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی، اقدامات مخفیانه توطئه‌گران است. مبتنی بر تئوری توطئه، در

ساختار ذهنی فرد، داده‌ها و اطلاعات گزینش شده در فرمولی ازپیش معین، به گونه‌ای چیدمان می‌شوند که نتیجه آن آشکار شدن انگیزه‌های توطئه‌گرانه باشد. در این سطح تئوری توطئه یک عارضه شناختی است. انسان سنتی گرفتار در زیستی مدرن که تقدیرگرایی مادی، وی را به موجودی منفعل تبدیل کرده است، در فقدان ابزار متناسب معرفتی، با به‌کارگیری فرمول تئوری توطئه به‌سادگی ذهن را از ابهام خارج می‌کند. در مقابل، «توهم توطئه» یا پارانوایا، یک اختلال روانی و فردی است. در توهم توطئه، از چیدمان داده‌ها برای اثبات وجود توطئه خبری نیست، بلکه آن صرفاً احساسی ناشی از بیم و اضطراب و ناامنی را تداعی می‌کند. البته تئوری توطئه و توهم توطئه، منعی در اجتماع ندارند و ممکن است فرد هم در ساختار معنایی به تئوری توطئه متکی باشد و هم از نظر روانی مبتلا به توهم توطئه.

بنیادگرایان مذهبی (اعم از یهودی، مسیحی و مسلمان) و انقلابیون افراطی، هر دو جزء گروه‌های معتقد به تئوری توطئه هستند (غفاری هشجین، ۱۳۸۲: ۲۲ و ۲۳) و نواصول‌گرایان نیز به‌واسطه ریشه‌های هویتی خود، متأثر از تئوری توطئه بوده‌اند. اما پایان جنگ بدون دستیابی به اهداف و آرمان‌های حداکثری معهود، بر این ویژگی ساختار معنایی آنان دامن زده است. در فضای گلخانه‌ای جبهه‌های جنگ، شعارهای انقلابی و آرمان‌های حداکثری، منبع انرژی جوانان پاکباخته محسوب می‌شدند، اما نسل اول نخبگان سیاسی انقلاب در کوران واقعیت جریانات سیاسی، به تدریج به محافظه‌کاری و عمل‌گرایی تمایل یافتند و تب انقلابی جامعه جنگ‌زده نیز در کشاکش معیشت فرونشست و بر فاصله جبهه و شهر افزود. در فردای آتش‌بس و شکستن این فضای گلخانه‌ای، ساختار معنایی کارگزاران جنگ با جامعه و ارزش‌هایی روبه‌رو شد که با آن بیگانه بود. اما آرمان‌های جنگ برای این طیف به مبانی هویتی تبدیل شده بود و این امر امکان درک اقتضائات و تحولات زمانه را در آنان کاهش می‌داد. آنان به‌جای اینکه علل ناکامی‌های نظامی و سیاسی خود را در شیوه مدیریت منابع یا تصمیم‌گیری در جنگ جستجو کنند، متأثر از تقدیرگرایی مادی، به تئوری توطئه متوسل شدند. از این دیدگاه، علت ناکامی ایران در جنگ با عراق، توطئه قدرت‌های بزرگ در قالب حمایت همه‌جانبه از صدام و چشم‌پوشی از استفاده وی از سلاح‌های کشتار جمعی، و علت بیگانگی جامعه ایران با آرمان‌ها و

ارزش‌های انقلابی، توطئه دشمنان داخلی و خارجی در قالب تهاجم فرهنگی بود: «... درست از فردای پیروزی انقلاب با همه توان و انواع توطئه‌ها علیه ملت ما قیام کردند، کودتا راه انداختند، جریان‌ات تجزیه‌طلبی راه انداختند، ترورها را سامان دادند و یک جنگ سنگین هشت‌ساله را علیه ملت ما به‌راه انداختند و بعد از آن هم محاصره اقتصادی، سیاسی و تبلیغاتی علیه ملت ما [کردند] چرا؟ به چه دلیل؟ جرم ملت ما این بود که می‌گفت ما خارج از نظام استعمار، خارج از شبکه سلطه، خواهان استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی هستیم. بیست‌وهفت سال است که قدرت‌های بزرگ آنچه از دستشان برمی‌آمده، علیه ملت ما انجام داده‌اند...» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در جمع مردم بوشهر: ۱۳۸۴/۱۰/۲۴).

از این دیدگاه طیف گسترده‌ای از رویدادها، از یازدهم سپتامبر، اختلافات شیعه و سنی، ظهور اصلاح‌طلبان، رواج بدحجابی و فساد اداری گرفته تا شیوع بیماری‌های خطرناک، پدیده ریزگردها و گرانی مرغ در پیوند با توطئه‌های دشمنانی دیده می‌شود که عمدتاً در شبکه‌ای پیچیده با هدایت صهیونیسم بین‌الملل اعمال می‌شوند. صهیونیسم بین‌الملل شبکه‌ای پیچیده، گسترده و چندبعدی فرض می‌شود که متمرکز عمل می‌کند و سرنخ تمام توطئه‌های جهانی به‌ویژه توطئه‌ها علیه جهان اسلام به آن شبکه ختم می‌شود. دولت‌ها دست‌نشانده‌ها و فرمانبران این شبکه تلقی می‌شوند و گاهی همه سازوکارهای بین‌المللی، پوششی برای فعالیت صهیونیسم تلقی می‌گردد.

البته توهم توطئه نسبت به یهود و صهیونیسم در فرهنگ ایرانی ریشه‌های تاریخی دارد. احمد اشرف معتقد است در شالوده فکر ایرانی، مراکز پنهانی فراماسونری، بهایی و یهود، شبکه درهم‌تنیده‌ای را تشکیل داده‌اند که سیر حوادث و مشی وقایع تاریخ معاصر و شخصیت‌های پرنفوذ جهان را همچون عروسکان خیمه‌شب‌بازی از پشت پرده هدایت می‌کنند. از این میان، تمایل خاصی به درنظر گرفتن نقشی برای یهودیان در حوادث ناخوشایند تاریخ معاصر ایران از قتل امیرکبیر تا به‌امروز وجود داشته است (اشرف، ۱۳۷۴، ۱۱۲-۱۱۱). مثلث شیطانی مدنظر اشرف در ساختار معنایی نخبگان جدید تداوم یافته است؛ با این تفاوت که

به واسطه تمرکزگرایی در کانون‌های خیر و شر، فراماسونری و بهائیت ذیل و تحت هدایت صهیونیسم تفسیر می‌شوند.

## ۲-۷. فرجام‌گرایی الهی (موعودگرایی)

مبتنی بر تقدیرگرایی مادی و تئوری توطئه در ساختار معنایی نواصول‌گرایان، قدرت مادی در انحصار قطب شر تفسیر می‌شود؛ در مقابل، «فرجام‌گرایی الهی» موازنه‌دهنده در مقابل تقدیرگرایی مادی است که ضمن ایجاد امید به بقا و انگیزه برای عمل، برتری ارزشی قطب خیر را با تجسم بخشیدن به غایت مطلوب تأیید می‌کند. براساس فرجام‌گرایی الهی، فراتر از قدرت مادی که در انحصار قطب شر قرار دارد، قدرت‌های برتر فرامادی و در حمایت از قطب خیر وجود دارند که سرانجام امور را به‌طور قطعی، به نفع خیر رقم خواهند زد:

«البته قدرت‌های زورگو تصور نکنند دائمی و باقی خواهند ماند... این سنت الهی و سرنوشت محتوم همه زورگویان است» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در جمع خبرنگاران، ۱۳۸۶/۱/۱۵).

«جهان امروز در یکی از نقاط عطف تاریخ خود به‌سر می‌برد. همه ما شاهد دگرگونی‌های وسیع، متنوع و سریع هستیم. گویی خداوند تبارک و تعالی تحولات بزرگی را با تدبیر خود رقم می‌زند و با قدرت و حکمت بالغه خود سنت‌های خویش را جاری می‌کند. باطل در مسیر هزیمت و اضمحلال است و حق در حال تحقق با کلمات رب است؛ و لیحق الحق بکلماته. با نگاهی اجمالی به اوضاع جهان امروز به این حقیقت واقف می‌شویم که معادلات جهانی به‌سرعت به‌نفع حق و علیه باطل رقم می‌خورد... این تدبیر الهی و جلوه‌ای از اعمال قدرت اوست» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در چهاردمین مجمع جهانی اهل‌بیت: ۱۳۸۶/۵/۲۵).

فرجام‌گرایی الهی می‌تواند بخشی از باور مذهبی به ادیان توحیدی تلقی شود. آموزه‌های سنتی در ادیان توحیدی رنج‌ها و ناملایمات زندگی بشری از جمله نابرابری‌های اجتماعی را با فرجام‌گرایی الهی توجیه می‌کنند که از این حیث محافظه‌کارانه محسوب می‌شوند. اسلام سیاسی نیز که متناسب با تحولات جوامع

در حال گذار، آموزه‌های مذهبی را مورد بازبینی قرار داده است، نوع دیگری از فرجام‌گرایی الهی را پی می‌گیرد. ناملايمات «امروز» در اولی با فرجام معهود «فردای قیامت یا فردای ظهور منجی (عج)» التیام می‌یابد و در دومی به «فردای بسیار نزدیک ظهور منجی (عج)» موکول می‌شود که زمین را صالحان به ارث می‌برند:

«دوستان من، بدانید اراده الهی محقق خواهد شد و عدل سراسر جهان بشری را پر خواهد کرد. این وعده الهی است و وعده الهی تخلف‌ناپذیر است: و ان جندنا لهم الغالبون، کتب‌الله لاغلبن انا و رسلی. غلبه خداوند، غلبه عدالت بر جهان است. جهان را نیکان و صالحان به ارث خواهند برد. ان الارض یرثها عبادی الصالحون. صالحان در برپایی عدالت در جهان نقش اساسی دارند» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در مراسم افتتاحیه اجلاس رؤسای قوای قضائیه کشورهای اسلامی: ۱۳۸۶/۹/۱۳).

در جنگ هشت‌ساله، فرجام‌گرایی الهی به عنصر تثبیت‌شده در ساختار معنایی نواصول‌گرایان تبدیل شد؛ به‌گونه‌ای که مفهوم شکست را از معنا تهی می‌کرد. از یک سو شهادت عین سعادت بود و از سوی دیگر، پیروزی حکم تحقق وعده‌های الهی را داشت. آنان به واسطه اینکه عالم را از دریچه ساختار معنایی خود نظاره‌گر بودند، در جنگ همواره دست پنهان نیروهای فرامادی و الهی را در کار می‌دیدند و متقابلاً مشاهده امدادهای غیبی، فرجام‌گرایی الهی را در منظومه شناختی آنان تثبیت و تقویت کرد.

ساختار معنایی ثنوی و خودمحو‌رانه در تلفیق با فرجام‌گرایی الهی سبب شده است که نواصول‌گرایان خود را در کانون قطب خیر و تحت الطاف ویژه الهی و پیروزمند قطعی جدال خیر و شر در آینده‌ای نزدیک فرض کنند. منظومه شناختی آنان به‌عنوان چارچوب معنا‌ساز پدیده‌ها، چنین پایانی را قطعی و ناگزیر تلقی می‌کند، زیرا در غیر این صورت، یعنی در صورت پیروزی شر، اساس هستی‌شناسی غایت‌انگارانه آنان باطل می‌شود:

«نقطه پایان ظلم تعریف شده است. برای ما نقطه پایان ظلم تعریف شده است. برای همه بشریت تعریف شده است. همه پیامبران بشارت داده‌اند، همه ائمه بشارت داده‌اند، اما بدخواهان و دنیاطلبان با استفاده از قدرت،

ثروت و تبلیغات و وسوسه‌های شیطانی همیشه این قله نورانی را از مقابل چشم بشر دور کردند و ذهن و دل انسان‌ها را از این حقیقت عالم و تنها حقیقت عالم منحرف کردند. در همه ادیان الهی هست و در دین ما به صراحت و تکرار و با جزئیات و وسواس، ویژگی‌های آن دوران بیان شده است، یعنی نقطه پایانی ظلم‌های عالم و برپایی عدالت. آن روز برای ما شناخته شده است» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در جمع فرماندهان بسیجی: ۱۳۸۶/۲/۱۹).

فرجام‌گرایی الهی در ساختار معنایی نواصول‌گرایان با مفهوم منجی موعود گره خورده است. نواصول‌گرایان برخلاف نخبگان نسل اول انقلاب، کمتر در قیاس‌ها و همانندسازی‌های خود به قیام امام حسین(ع) ارجاع می‌دهند. این در حالی است که الگوی آرمانی کربلا چه در تهییج توده‌های شیعه در جریان انقلاب و چه در پرحرارت نگاه داشتن جبهه‌های جنگ نقشی کلیدی داشته است. اما در ساختار معنایی نواصول‌گرایان که با گفتمان جنگ پیوندی عمیق دارد، امام عصر(عج) جایگاه کانونی امام حسین(ع) را یافته است و مهدویت‌گرایی جایگزین شهادت‌طلبی شده است. جلالی‌پور در این باره معتقد است این جایگزینی ناشی از تلاش آگاهانه نواصول‌گرایان در بازتولید موقعیت و جو مذهبی سیاسی و مردمی دهه اول انقلاب بوده است. پایان جنگ و فروکش کردن تب انقلابی، سقوط صدام و آزادی زیارت عتبات عالیات، و ادعای نمایندگی تشیع علوی در مقابل تشیع صفوی-توسط اصلاح‌طلبان، پتانسیل‌های شور عاشورایی را برای نواصول‌گرایان کاهش می‌داد؛ از این رو برای آنکه این جریان بتواند به یک موج و شور مذهبی متکی باشد، این بار به اعتقادات مهدویت‌گرایانه مردم شیعه ایران متوسل شد. از نظر آنان این سیاست جدید هم با ایده‌های بنیادگرایانه آنها و ضدیت‌شان با جهان جدید و لزوم محو آن، منافات نداشت و هم می‌توانستند آن را به وسیله مذهبی خوبی برای بسیج اقشار اجتماعی به‌ویژه محرومان تبدیل کنند. اما به دلیل عدم همراهی حوزه‌های علمیه و انجمن‌های حجتیه، آنان پس از مدتی تبلیغات شدید مهدویت‌گرایی کوشش کردند خود را با یکی از جریان‌های مردمی که در میان بخشی از مردم مذهبی طبقات متوسط پایین که به لحاظ معیشتی مضطر بوده و نه



برای تقویت حیات معنوی‌شان که برای حل مشکلات زندگی‌شان تشنه ظهور امام زمان(عج) هستند، متوسل شوند (جلایی‌پور، ۱۳۹۱: ۷۴).

## ۸-۲. زمان‌پریشی

زمان‌پریشی در اینجا به معنای شناختی است که نسبت به ترتیبات تاریخی و ادراک‌ها و بافتار زمانه خود، دچار تأخر است. زمان‌پریشی (آناکرونیسم) ریشه در ادبیات یونان باستان دارد و از دو واژه "ava" به معنی عقب بودن، جلوتر بودن، فرا یا فروتر بودن و به‌طور کلی ناهم‌زمان و "xpovoc" به معنای زمان تشکیل شده است. براین اساس، شناخت مبتلابه زمان‌پریشی، آگاهانه و یا ناآگاهانه حاضر یا قادر به درک روند تحولات نیست و به روح حاکم بر زمان خود بی‌توجه است، لذا در شناخت آناکرونیستی ملغمه‌ای از عناصر متعلق به دوره‌های مختلف گرد هم می‌آیند و تصویری از هستی ارائه می‌دهند که امتدادش در درازای تاریخ و ماقبل آن گرفتار آمده است.

زمان‌پریشی و فرجام‌گرایی الهی با یکدیگر پیوند وثیقی دارند و هر دو از عوارض شناخت در انسان سنتی گرفتار در زیست مدرن محسوب می‌شوند. بنیان شناخت سنتی بر تمایز میان حقیقت و واقعیت بنا شده است که به عوالم ممیز متعلق می‌باشند. اما در منظومه شناختی سنتی-توهمی واقعیت و حقیقت به‌شکلی غیرقابل تفکیک درهم‌پیچیده و آمیخته‌اند. از این دیدگاه این منظومه شناختی دچار نوعی زمان‌پریشی، یعنی اشتباه در تطبیق حقایق و وقایع است.

در ساختار معنایی نواصول‌گرایان از آنجاکه جهان، نه براساس قواعد مادی و طبیعی که مبتنی بر قوانین الهی اداره می‌شود، برای موفقیت و کامیابی نیازی به کشف و کاربست قواعد مادی و تنظیم رفتار متناسب با شناخت آنان نیست؛ بلکه کافی است در جبهه خیر قرار بگیرید و «توکل» داشته باشید تا بنا بر وعده الهی پیروز شوید:

«بعضی خیال می‌کنند آنها می‌خواهند دنیا را درست کنند. نخیر، ما تکالیفمان را انجام بدهیم خدا دنیا را درست می‌کند. ما می‌خواهیم استکبار را نابود کنیم؟! ما کی هستیم؟ من خودم را می‌گویم. ما چه کارهٔ عالم

هستیم؟ خدا به ما گفته اینجا بایست، بقیه‌اش با من، من شما را کفایت و نصرت می‌کنم، من از شما دفاع می‌کنم، راه را به شما نشان می‌دهم، به بن‌بست نمی‌رسید. حرف‌های خداست. خدا اینها را گفته است. این حرف فلان عالم، فیلسوف، تحلیل‌گر و... نیست، حرف خداست» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در جمع طلاب حوزه علمیه قم: ۱۳۸۶/۳/۲۵).

ادبیات نواصول‌گرایان در حوزه سیاست بین‌الملل متأثر از زمان‌پریشی، سرشار از واژگان و مفاهیمی است که به واقعیت امروز هستی بین‌المللی تعلق ندارند و به دلیل دوری از زبان مشترک، فهم کنش کلامی کارگزار سیاست خارجی را برای مخاطبان دشوار می‌کنند. استفاده از ادعیه و آیات و روایات در سخنرانی‌ها، نامه‌نگاری به سران کشورها و دعوت به یکتاپرستی و بازگشت به ادیان الهی، تفسیر بین‌الادیانی از هستی بین‌الملل و ارائه تعبیر مذهبی از مفاهیم سیاست بین‌الملل و حقوق بین‌الملل برخی از پیامدهای نگاه آناکرونیستی نواصول‌گرایان است که در پاره‌گفتارهای احمدی‌نژاد بسیار انعکاس یافته است:

«تقاضای زورگویان امروزی [جهت تعلیق غنی‌سازی اورانیوم]، سخیف‌تر از دعوت مشرکان دوران ابراهیم است» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در جمع مردم شاهین‌شهر: ۱۳۸۶/۳/۵).

«ریشه تمام تجاوزها، تبعیض‌ها و کینه‌های تاریخ بشری در این است که تمام قدرت‌ها خود را تحت ولایت شیطان درآورده‌اند» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در جمع مردم گلپایگان: ۱۳۸۶/۳/۴).

«آیا فکر نمی‌کنید ریشه اصلی نابسامانی‌های موجود، دوری بعضی از حاکمان و قدرت‌ها از تعلیمات انبیاء الهی، تعلیمات حضرت ابراهیم، حضرت موسی و حضرت مسیح و پیامبر خاتم است؟» (احمدی‌نژاد، متن کامل نامه به آنگلا مرکل، صدراعظم آلمان).

«این دعوت همه پیامبران الهی از حضرت آدم تا نوح و ابراهیم، موسی کلیم‌الله، عیسی روح‌الله و حضرت محمد رسول‌الله است. اگر دعوت را اجابت کنند، نجات می‌یابند و اگر اجابت نکنند به سرنوشت گذشتگان دچار می‌شوند.... آیا به قدرت‌های و دولت‌های قبل از خود نمی‌نگرند»

(احمدی نژاد، سخنرانی در مجمع عمومی سازمان ملل: مهر ۱۳۸۶).  
 «آیا اگر امروز حضرت ابراهیم، اسحاق، یعقوب، اسماعیل، یوسف یا حضرت عیسی حضور داشتند، در مورد این رفتارها چه قضاوتی داشتند؟ آیا در جهان موعود که عدالت سرتاسر آن را فرا خواهد گرفت و حضرت عیسی مسیح حضور خواهند یافت، به ما نقشی خواهند داد؟» (احمدی نژاد، نامه به جورج بوش، رئیس‌جمهور آمریکا).  
 «زورمداران همیشه در برابر دعوت مصلحان و پیامبران مقاومت کرده‌اند و نخواستند تسلیم حق و عدالت باشند. امروز انتظار ملت‌ها این است که حق و عدالت مبنای تصمیمات شورای امنیت باشد» (احمدی نژاد، رئیس‌جمهور در جمع خبرنگاران: ۱۳۸۶/۱/۱۵).

#### ۹-۲. ساده‌انگاری

ساده‌انگاری ویژگی کلیت ساختار معنایی نواصول‌گرایان است. اگرچه به‌نوعی ویژگی عمومی بسیاری از نخبگان سیاسی جمهوری اسلامی ایران نیز محسوب می‌شود، زیرا نظام سیاسی امروز محصول انقلابی توده‌ای است و نخبگان سیاسی آن بنا بر ضرورت اقتضائات پوپولیستی همواره به مردمی بودن یا به عبارت دیگر، شبیه توده‌ها بودن - مفتخر بوده‌اند. با توجه به پایگاه اجتماعی انقلاب اسلامی، شیوه‌های پوپولیستی اقتضا می‌کند که نخبگان سیاسی همچنان در گفتار و رفتار، معیارهای توده‌ای و عوام‌پسندانه را حفظ کنند، که از این حیث ساده‌بینی و ساده‌انگاری جنبه‌هایی از مصلحت‌گرایی را نیز با خود دارد. از سوی دیگر، نخبگان سیاسی عمدتاً ریشه در سنتی‌ترین بخش‌های جامعه ایرانی دارند و جهان‌بینی سنتی در تلازم با سادگی و تقابل با تخصص‌گرایی قرار دارد.

مبانی مشروعیت سیاسی در جمهوری اسلامی با تخصص‌گرایی قابل جمع نیست، لذا مردمی بودن به معنای سطحی بودن، همواره به‌عنوان یک ارزش توسط نخبگان سیاسی مورد حمایت قرار گرفته است. نواصول‌گرایان بیش از سایرین برای ارزش‌های مردمی بودن، ساده‌زیستی، رنج‌کشیدگی و تعهد، اعتبار قائلند و خود را بیش از دیگران به آنها مقید می‌دانند و به تبع آن به همان نسبت نیز ساده‌انگارترند.

سیدمحمد صدر، معاون پیشین وزارت امور خارجه در نقد سیاست خارجی دولت نهم اظهار می‌دارد: «ویژگی سیاست خارجی احمدی‌نژاد... ناشی از جهل مرکب است، یعنی اینکه نمی‌داند که نمی‌داند، بنابراین از کسی هم نمی‌پرسد».<sup>(۸)</sup> به نظر می‌رسد احمدی‌نژاد نه تنها نمی‌داند که نمی‌داند و نمی‌پرسد، بلکه اصرار دارد که بهتر از بقیه می‌داند:

«... می‌گویند فلانی غیرکارشناسی حرف می‌زند! ما نفهمیدیم این کارشناسی چیست؟ منظورشان این است که مثلاً در یک اداره پنج نفر که کارمند هستند و خیلی هم محترم و عزیزند، اینها باید حاکم باشند؟... ما نفهمیدیم اگر کارشناسی این است که خیلی چیز بدی است» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در جمع طلاب و روحانیون حوزه علمیه قم: ۱۳۸۶/۳/۲۵).

«... آن وقت تا کسی بگوید آن نسخه‌ها به‌کنار، ما می‌خواهیم با توجه به واقعیات کشور خودمان نسخه بیچیم، فریادها بلند می‌شود که اینها غیرکارشناسی و غیرعلمی‌اند. انگار آسمان ترکیده و همه علم افتاده آن طرف، بابا کی گفته افتاده آن طرف، احتمال بدهید یک قطره‌اش هم این طرف افتاده باشد.... ما نفهمیدیم این علم چیست که این آقایان هر حرف غلطی را می‌خواهند، تحت این عنوان توجیه کنند» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در جمع طلاب و روحانیون حوزه علمیه قم: ۱۳۸۶/۳/۲۵).

نواصول‌گرایان متأثر از ساختار معنایی ساده‌انگارانه پدیده‌های پیچیده و چندوجهی، سیاست بین‌الملل را با تعابیر مبتدل و کوچه‌وبازاری معنا می‌کنند. فراوانی استفاده از الفاظ و واژگان غیرکارشناسی و پیش‌پاافتاده در این زمینه علاوه‌بر تمایلات پوپولیستی، نشانی از شناخت ساده‌انگارانه است:

«عادتشان است، اینهایی که دماغشان باد دارد، عادتشان این است که درست حرف گوش نمی‌دهند که بدون دردسر کارشان را انجام دهند، باید حتماً دوبار سرشان به سنگ بخورد تا بفهمند در دنیا چه می‌گذرد.... اگر بخواهند هم نمی‌توانند اگر می‌توانستند که دلشان برای ما نسوخته. آنها هر لحظه که بتوانند یک نیشگون کوچک هم از ما بگیرند، می‌گیرند، آنها دلشان برای ما نسوخته است. داستان «پس بگذار یک بوق بزنی» است؛

یعنی می‌خواهند امتیازی بگیرند» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در جمع طلاب و روحانیون حوزه علمیه قم: ۱۳۸۶/۳/۲۵).

«حالا گیرم شد، چهار تا کارخانه عقب افتاد، اما ملت ایران برود در سطح ۹ کشور قدرتمند جهان بنشیند، این اصلاً آغاز تحولات عظیم در جهان است» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در جمع طلاب و روحانیون حوزه علمیه قم، ۱۳۸۶/۳/۲۵).

«من به شما بگویم به فضل الهی موتور نظامی آنها دیگر پیاده پیاده است. آنها قادر نیستند در عرصه نظامی به ایران آسیبی بزنند، تمام است» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در جمع طلاب و روحانیون حوزه علمیه قم، ۱۳۸۶/۳/۲۵).

«شرایطی باید در دنیا حاکم بشود. شما امروز دنیا را نگاه کنید، همه چیز در بن‌بست است. نظامات مادی به بن‌بست کامل رسیده‌اند. در عرصه اندیشه هیچ چیز نیست. ما سال گذشته که نیویورک رفتیم یک ملاقات با شورای روابط خارجی امریکا داشتیم، آمدند سی، چهل نفر نشستند، بیشتر از پنجاه نفر، قریب بیست و پنج، شش نفرشان صحبت کردند. همه اول حالت هجومی داشتند و سؤال‌های تند و ادعای طلبکاری، آخر کار دیگر این سوخت‌ها تمام شد و بادها خالی شد و به روغن سوزی، بعد هم پنچری و بعدش هم تسلیم.... بعضی‌ها که در کشورهای این طرف و آن طرف و بعضاً همین نزدیکی‌های ما هم هستند، آنها را جای خدا نشانده‌اند، آنها هر کاری می‌کنند، می‌گویند نه روی حسابی است. آروغ هم که می‌زنند، می‌گویند نه این نقشه‌ای در سرش هست. بابا این یک چیزی خورده، نفخ کرده، حالا دارد بالا می‌آورد. بدانید در اقتصاد در بن‌بست‌اند. سرمایه‌ها دارد گیج می‌خورد، روشن هم هست» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در دیدار با علما و روحانیون استان قم: ۱۳۸۷/۱/۲۸).

«در خیابان‌های نیویورک اسکورت ما که می‌رفت، مردم آنجا دست تکان می‌دادند؛ این جمهوری اسلامی است. کارمندان سازمان ملل، گروه حفاظت، تیم نظامی، انتظامی، پلیس و... ده تا ده تا رئیس‌جمهور رد

می‌شود، اصلاً کسی سرش را بلند نمی‌کرد، اما به محض اینکه گروه جمهوری اسلامی می‌آمد، انگار حیاتی در این سازمان آمده و همه [می‌گفتند هیئت] جمهوری اسلامی و... به زبان خودشان می‌گفتند نوکریم، چاکریم، در بست! ما هم می‌گفتیم مخلص شما، چاکر شما» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در دیدار با نمایندگان انجمن‌ها و تشکل‌های دانشجویی، ۱۳۸۴/۷/۷).

### ۳. بازتاب ساختار معنایی نخبگان جدید در سیاست خارجی دولت‌های نهم و دهم

#### ۳-۱. بازگشت به ارزش‌های اولیه انقلاب

در پس انتخابات نهم ریاست‌جمهوری «ایران، سرزمین پارادوکس‌ها، سیاست‌مداری را برای ریاست‌جمهوری انتخاب کرد که قول داد ساعت‌ها را به عقب بکشد» (Takyeh, 16-21: 2006)؛ زیرا نخستین کنش‌های کلامی رئیس دولت نهم در حوزه سیاست خارجی نشان از تمایل به بازگشت به اصول سیاسی دهه اول انقلاب داشت. احمدی‌نژاد بارها در تبلیغات انتخاباتی اظهار داشت که ما باید به ارزش‌ها و ریشه‌های انقلابی‌مان بازگردیم. بازگشت به اصول انقلابی بیش از سیاست داخلی، تغییر در سیاست خارجی دولت‌های پیشین را مدنظر داشت و بازتاب بین‌المللی این چرخش، در سیاست خارجی نیز بسیار سریع‌تر و گسترده‌تر بود. احمدی‌نژاد در نخستین کنفرانس خبری خود پس از پیروزی اظهار داشت:

«امروز به واسطه خون شهیدان مجدداً انقلاب اسلامی رخ داده است. انقلاب اسلامی در سال ۸۴ به وقوع پیوسته و ان‌شاءالله ریشه بی‌عدالتی‌ها را در دنیا خواهد خشکاند... دوران استکبار، سلطه، ظلم و بی‌عدالتی به سر آمده و امواج انقلاب اسلامی به زودی همه دنیا را دربر خواهد گرفت و نشانه‌های آن از هم اکنون پیداست» (احمدی‌نژاد، نخستین نشست خبری رئیس‌جمهور).

اما با توجه به تجربه دهه اول انقلاب و هزینه‌های گزافی که کشور در تعقیب سیاست خارجی انقلابی و تجدیدنظرطلبانه پرداخته بود، که خود عامل گرایش

تدریجی جمهوری اسلامی به سمت رویکردهای اعتدال‌گرایانه در دولت‌های پنجم تا هشتم نیز بود، بازگشت به ارزش‌های انقلابی چندان توجیه‌پذیر نمی‌نمود. اما تغییر در کابینه به جابجایی ساختارهای معنایی می‌انجامد و ساختار معنایی نواصول‌گرایان در نوستالژی ارزش‌های انقلابی فریز شده است.

ساختار معنایی نواصول‌گرایان محصول تلفیق اسلام سیاسی و ایدئولوژی چپ انقلابی در بستر انقلاب و تجربه فضای گلخانه‌ای جنگ با عراق است. نواصول‌گرایان به‌عنوان بخشی از نسل دوم نخبگان سیاسی جمهوری اسلامی ایران به‌واسطه متغیرهای پایگاه اجتماعی و طبقاتی، فرهنگ سیاسی و سن، احتمالاً بیش از سایرین از گفتمان انقلاب اسلامی متأثر شده‌اند. اما تجربه جنگ این نظام ارزشی را به مبنای هویتی آنان تبدیل کرده است.

در خلال جنگ، نسل اول نخبگان سیاسی جمهوری اسلامی ایران مانند سایر سیاست‌مداران «انقلاب به‌قدرت‌رسانده» تاریخ به‌تدریج درمی‌یافتند که موفقیت در عالم سیاست به چیزی فراتر از تعهد ایدئولوژیک و اخلاص نیازمند است. در همین حال، میان جوانان انقلابی در جبهه‌های جنگ، در روندی معکوس با نخبگان سیاسی، تعهد فزاینده به آرمان‌ها، در قالب تولد یک ساختار معنایی متبلور می‌شد. نیاز نخبگان سیاسی به تداوم جنگ با انگیزه‌ها و اغراض سیاسی، ایجاب می‌کرد که جوانان انقلابی در فضای گلخانه‌ای جنگ به حیات خود ادامه دهند و از تحولات در سطح جامعه و نخبگان تأثیر نپذیرند. اما پایان جنگ، این فضای گلخانه‌ای را در هم شکست و جوانان پاکبخته انقلابی را با واقعیت‌های تلخی روبرو کرد: نخبگان سیاسی محافظه‌کار و مصلحت‌گرا، جامعه‌ای بی‌تفاوت و بی‌میل نسبت به آرمان‌ها و ارزش‌های انقلاب اسلامی.

در واقع ساختار معنایی قوام‌یافته در جنگ و هستی‌شناسی مشترک، به خلق یک هویت جدید منجر شده بود. از فردای جنگ، این هویت جدید که خود را موضوع تهدید تصور می‌کرد، همواره در صدد دفاع و حفظ خود و مقابله با سایر هویت‌ها بود. اگرچه نسل اول نخبگان سیاسی، به کارکرد ابزاری این طیف امید بسته بودند، اما این هویت، رفتار و جهت‌گیری‌های آنان را به انحراف از اصول تعبیر می‌کرد.

احساس تهدید داخلی و خارجی بر تصلب و انعطاف‌ناپذیری هویت نواصول‌گرایان

افزود و لذا با به قدرت رسیدن دولت نهم، جهان با دولت مردانی مواجه شد که گویی برای سه دهه فریز شده بودند؛ اما با برنامه ریزی و انگیزه وافر تلاش دارند که در جبران تصلب خود همه چیز را به گذشته بازگردانند. غلامحسین الهام، سخنگوی دولت نهم در عباراتی پیچیده در کنایه و استعاره، این انگیزه را چنین آشکار می کند:

«سریسته بگویم خط و مسیر انقلاب درست است. ریل هست، ریل انقلاب

به سمت عدالت می رود، ریل درست است، ولی سوزن بانان قبلی، اشتباهی

ریل را عوض کرده بودند» (روزنامه ایران، ویژه نامه سال ۱۳۸۵: ۱۷).

ری تکیه معتقد است «پیروزی احمدی نژاد، سرزندی برای تشکیلات جمهوری اسلامی و چالشی برای انقلابیون نسل اول بود که محافظه کاری و رضایت مندی را پیشه کرده بودند. برای اینکه ایران حیات دوباره بیابد و به بیداری مجدد برسد، رهبران آن باید به وحدت نظری برسند، و روش سخت گیرانه ای را در مورد آنهایی که بی باکانه ماشین جنگی صدام را به پیش راندند، اتخاذ نمایند.... ابزار رهایی ایران باید اسلام باشد نه اسلام انفعالی، بی تفاوت، تشکیلاتی و حفظ محور [اسلام امریکایی]-. بلکه اسلام انقلابی، سیاسی شده و سازش ناپذیر [اسلام ناب محمدی] که در اوایل جمهوری اسلامی به رهبری آیت الله خمینی (ره)، جاری بود. توده های ایرانی متحد باید یکبار دیگر بر این عقیده که غرب متجاوز است و طبقات فاسد حاکم، روبه اضمحلال هستند، بازگردند. با روی آوردن به سمبل های مقدس اسلام و استمداد از تاریخ مبارزات با کفار خارجی و عوامل داخلی آنها، احمدی نژاد در پی سامان دهی مذهب به یک ایدئولوژی انقلابی بود. چنین اعتقادی می توانست توده ها را برای اعلام دوباره جمهوری که از دست رفته بود و دفاع از میراث آن، دوباره بسیج نماید» (Takyeh, 2006: 16-21).

ساختار معنایی ثنوی، در تمامی عرصه های حیات اجتماعی از جمله سیاست خارجی و سیاست داخلی تقسیم بندی هایی دوگانه، با مرزها و بار ارزشی روشن و شفاف ترسیم می کند. «خود» به عنوان محور در کانون قطب خیر قرار می گیرد که مسئولیت ویژه ای را در مبارزه با قطب شر عهده دار است. نگاه دوقطبی نواصول گرایان در عرصه سیاست داخلی، «دگر» یا قطب شر را نخبگان سیاسی محافظه کار مصلحت اندیش یا اصلاح طلبان طرفدار لیبرالیسم ترسیم می کند که در



پی تعدیل یا تغییر ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب هستند؛ پس آنها به‌عنوان مسئولان در قطب خیر باید در پی حفظ ارزش‌ها و آرمان‌ها باشند و به ارزش‌های راستین انقلاب بازگردند.

ساختار معنایی نواصول‌گرایان متأثر از تجربه تلخ جنگ، عاجز از درک دلایل میل به عمل‌گرایی، مصلحت‌اندیشی یا اصلاح‌طلبی در نخبگان سیاسی نسل اول، در فهم این چرخش بر تئوری توطئه متکی است. بر این اساس، نخبگان سیاسی نسل اول، یا ناآگاهند و ابزار دست دشمنان شده‌اند یعنی شبیه به نواصول‌گرایان به دنیا نمی‌نگرند. و یا آگاهانه درگیر توطئه‌ها هستند. بازی خورده، مرعوب، مزدور، فریب‌خورده، سازش‌کار، خائن، سرسپرده، وابسته، مهره، نوکر، جاسوس، آلت دست و مواردی از این دست، واژگانی هستند که این طیف، برای نام‌گذاری جریان‌های سیاسی ناهمسو با خود استفاده می‌کنند.

فرجام‌گرایی الهی و زمان‌پریشی، درک هزینه‌های بازگشت به ارزش‌های انقلابی را برای نواصول‌گرایان ناممکن ساخته است. در ساختار معنایی این طیف شناخت درست قواعد مادی، برنامه‌ریزی و تدبیر، نقشی در موفقیت ندارد، بلکه پایبندی و تعهد به اصول فرامادی، توکل و اخلاص است که ضامن رستگاری و موفقیت است. چنین رویکردی هزینه‌های ناشی از بازگشت به ارزش‌ها و آرمان‌های انقلابی، چه در سطح داخل و چه در سطح بین‌الملل را ناچیز فرض می‌گیرد و خود را مکلف به انجام تکلیف می‌داند. حتی در مقابل، ریشه‌ تمامی مشکلات را در انحراف از اصول دانسته و خالصانه اعتقاد دارد که همه مشکلات حل خواهند شد؛ اگر و تنها اگر به ریشه‌های انقلابی بازگردیم. فراتر از اینکه بنا بر زمان‌پریشی و درگیر دیدن دست خداوند در همه امور، بازگشت به اصول اولیه انقلاب توجیه شود، ساده‌نگری و بلاهتی مثال‌زدنی در این تصور نهفته است که اگر مسیر طی شده تا امروز را بار دیگر از ابتدا آغاز کنیم، به مقصد دیگری غیر از آنچه اکنون در آنیم برسیم.

### ۲-۳. آمریکامحوری / اسرائیل‌ستیزی

جهت‌گیری مهم دیگر در سیاست خارجی دولت‌های نهم و دهم، تقویت محور تقابل با آمریکا و اسرائیل بوده است. آمریکامحوری و اسرائیل‌ستیزی ترسیم‌گر

خطوط قرمز در سیاست خارجی ایران هستند، زیرا همواره محدودیت‌هایی را در قالب ساختارهای سیاسی و براساس قوانینی نانوشته بر نخبگان سیاسی تحمیل می‌کنند؛ به گونه‌ای که به مهم‌ترین اصل سازمان‌دهنده به هویت «خود بزرگ» در مجموعه نخبگان سیاسی جمهوری اسلامی ایران تبدیل شده است. از زمان دولت موقت تاکنون، جریان‌هایی سیاسی به اتهام عدم پایداری به این اصل به‌عنوان دگر هویتی موضوع نام‌گذاری، طرد و حذف قرار گرفته‌اند. به دلیل منازعه بقا میان جریان‌های سیاسی و تداوم روند دگرسازی که اقتضای ساختار معنایی ثنوی است، همواره اتهام عدم پایداری و یا کوتاهی در اصل فوق، حربه‌ای برای خارج کردن رقبا از میدان سیاست بوده است. به واسطه ساختار معنایی توطئه‌محور، در چارچوبی که سرخ تمامی توطئه‌ها را به استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌الملل متصل می‌بیند، همواره گروه‌های نخبگان رقیب به‌عنوان عوامل و ابزار این توطئه‌ها تصور شده‌اند. در واکنش به این امر نخبگان سیاسی جمهوری اسلامی ایران، همواره جانب احتیاط را رعایت کرده‌اند، تا موضعی که از آن بتوان تعبیر عدم پایداری یا کوتاهی از اصل آمریکاستیزی و اسرائیل‌ستیزی (استکبارستیزی) به‌عمل آورد، اتخاذ نکنند و در عرصه ستیز جناحی، بهانه‌ای به‌دست حریف ندهند. به این ترتیب است که خطوط قرمز هویتی در جمهوری اسلامی ایران خلق شدند. بر این اساس، تمام گروه‌های سیاسی که در چارچوب نظام جمهوری اسلامی «خود بزرگ» را شکل داده‌اند، با وجود تنوع در بینش‌ها و گرایش‌ها، پایداری خود را کم‌وبیش به این اصل حفظ کرده‌اند.

آمریکامحوری و اسرائیل‌ستیزی، بخشی از هویت جمهوری اسلامی ایران است، چه پیدایش این محور براساس ایدئولوژی باشد، یا مصلحت‌گرایی، چه ناخودآگاه یا خودآگاه، و چه تداوم آن به‌واسطه تعهد باشد و یا اقتضانات جنگ نخبگان، جمهوری اسلامی را از آن گریزی نیست. زیرا معنا و هویت نظام سیاسی در سطح خارجی و داخلی به آن گره خورده است. بر این پایه، نخبگان جمهوری اسلامی در خلال سه دهه اخیر با پارادوکسی مواجه بوده‌اند که روزبه‌روز تشدید شده است. از یک سو اقتضای هویت، پیامدهای جنگ نخبگان و نیز پتانسیل‌هایی که وجود دشمن در فرافکنی مشکلات دارد، محوریست ستیز با آمریکا و اسرائیل را

ضروری می‌سازد، و از سوی دیگر، واقعیت‌ها و اقتضائات حکومت‌داری و نیز تحولات محیط بین‌المللی به تدریج نخبگان سیاسی ایران را آگاه می‌سازد که بقای درازمدت آنها در گرو تجدیدنظر در مواضع ستیزه‌جویانه با آمریکا و نیز همکاری با آن در سازوکارهای جهانی است. این پارادوکس برای گروه‌های نخبگان در نظام جمهوری اسلامی، هوشیاری فرصت‌طلبانه‌ای را به‌ارمغان آورده است: «هر گروهی که موفق به حل این پارادوکس شود، برندهٔ ابدی نزاع نخبگان و رقابت سیاسی داخلی است». بنابراین به تعبیر محمدرضا تاجیک، آمریکا و اسرائیل در نزاع نخبگان، هم دگر هویت‌ساز هستند و هم هویت‌سوز (تاجیک، ۱۳۸۷).

تقویت محور تقابل با آمریکا و اسرائیل در دولت‌های نهم و دهم، ریشه در ساختار معنایی نواصول‌گرایان نیز دارد. «برای روحانیون سالخورده، آمریکا همچنان بازیگر نقش اول در ملودرام ایران است، برای محافظه‌کاران عمل‌گراتر نسل قدیم، آمریکا راه‌حل بحران‌های تئوکراتیک است، اما برای رادیکال‌ها ایالات متحده عامل اصلی تمام مشکلات ایران است» (Takyeh, 2006: 16-21). دولت‌های نهم و دهم به نمایندگی از نواصول‌گرایان، ضمن بازگشت به ارزش‌های صدر انقلاب، تقابل شدید نظری و عملی با آمریکا و اسرائیل را احیا کردند، چون از دیدگاه آنان، بخشی از انحراف و قصور نخبگان سیاسی نسل اول در اصول و آرمان‌های انقلاب، به تعدیل مواضع ستیزه‌جویانهٔ صریح در مقابل استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌الملل بازمی‌گشت. پس آنان خود را در قبال جلوگیری از انحراف و بازگرداندن انقلاب به مسیر درست، مسئول می‌دانستند. در دولت‌های سازندگی و اصلاحات، در عمل شیوهٔ «همه‌چیز بدون آمریکا» جایگزین «همه‌چیز علیه آمریکا» شد و نه تنها سکوت جایگزین مخالفت صریح گشت، بلکه در برخی موارد از جمله جنگ افغانستان، همکاری‌های خاموشی نیز صورت گرفت. اما دولت نهم و دهم، آمریکا را به‌عنوان امپریالیسم جهان‌خوار، شیطان بزرگ و استکبار جهانی احیا کرد و انحراف در مبارزه با آن را بار دیگر به گناهی نابخشودنی تبدیل نمود. در چارچوب بازگشت به اصول اولیه انقلاب، قدرت‌های بزرگ و در رأس آنها ایالات متحده، مستکبرانی هستند که باید از منظر عزت امت اسلامی و مستضعفان جهان با آنها برخورد کرد و نه از زاویه مصلحت‌جویی‌های دیپلماتیک و الزامات ژئوپلیتیک. به همین دلیل

مصلحت‌گرایی اسلامی و صلح‌گرایی مردم‌سالارانه مورد توجه دولت رفسنجانی و خاتمی به شدت مورد نکوهش قرار گرفتند.

در مورد اسرائیل نیز، در خلال دوران سازندگی و اصلاحات، اگرچه هیچ‌گاه نخبگان سیاسی از این ایده که آن یک موجودیت نامشروع و یک تجاوز امپریالیستی به قلمرو اسلام است، عدول نکردند، اما با تعدیل روش‌ها و محدود کردن ابزارها، پیامدهای این دشمنی را در سطح بین‌المللی به حداقل رساندند. به‌ویژه در دوران اصلاحات، جمهوری اسلامی ایران تلاش کرد به‌جای دشمن قسم‌خورده اسرائیلی‌ها، دوست و حامی خیرخواه فلسطینیان باشد و برای صلاحیت اعراب در این مسئله، احترام بیشتری قائل شود. دولت‌های نهم و دهم از آنجاکه در پی احیای نقش محوری ایران در جهان اسلام با تکیه بر مسئله فلسطین بودند، با سخنان تند و خصمانه علیه اسرائیل به‌ویژه در کلام احمدی‌نژاد سعی در جبران خسارت‌های گذشته داشتند. «آنچه در مورد سخنان احمدی‌نژاد مورد توجه است، تلاش او برای بازگرداندن تعدیل‌های سیاسی اصلاح‌طلبی درباره اسرائیل است. در دوره خاتمی، ایران به تدریج جدای از فشارها و ایراداتی که به اسرائیل داشت، به سمت حمایت از معاهده صلح مورد قبول برای فلسطینی‌ها متمایل بود، زیرا عمل‌گرایان در ایران نمی‌خواستند فلسطینی‌تر از فلسطینیان باشند» (Takyeh, 2006: 16-21). قطب‌شرد در ساختار معنایی نواصول‌گرایان دو کانون اصلی دارد - آمریکا و اسرائیل - که این دوگانگی ناشی از ریشه‌های دوگانه در اسلام سیاسی و ایدئولوژی چپ انقلابی است. اگرچه در این محصول ترکیبی موجود که در آن استکبار و امپریالیسم، مستضعف و پرولتاریا، لیبرالیسم و الحاد مترادف یکدیگرند، نمی‌توان به‌سادگی این دو را از هم تفکیک نمود، اما تفاوت را می‌بایست در ریشه‌ها جستجو کرد. در این محصول ترکیبی، آمریکامحوری در ایدئولوژی چپ انقلابی ریشه دارد و اسرائیل‌ستیزی در اسلام سیاسی.

انقلاب ایران محصول مخالفت توده‌ها هم با سیاست داخلی و هم با سیاست خارجی شاه بود و دوستی نزدیک شاه و آمریکا باعث رنجش خاطر توده‌ها شده بود که در القابی چون «شاه آمریکایی» انعکاس می‌یافت (رمضانی، ۱۳۸۲: ۵۲). اگرچه تأثیر این رابطه بر آمریکامحوری سیاست پساانقلابی ایران قابل‌انکار نیست، اما شاه،

دوستان دیگری غیر از امریکا نیز داشت که هیچ‌یک پس از انقلاب به‌موجب این گناه، موضوع انتقام‌جویی در جمهوری اسلامی قرار نگرفتند. اما دوستی شاه با آمریکا، بیش از آنکه مذهبی‌ها را نگران کند، موجب رنجش چپ‌ها می‌شد؛ چپ‌هایی که اکثریت جامعه روشنفکری ایران را نمایندگی می‌کردند و توانسته بودند با ارائه خوانشی انتقادی از اسلام سنتی، ایدئولوژی سوسیالیسم را در قالب اسلام سیاسی ارائه نموده و به‌واسطه آن در اذهان اکثریت جامعه مسلمان ایرانی غیرمستقیم نفوذ کنند.

نیروهای انقلابی مسلمان ایران، امریکا را نه به‌عنوان «نماد بی‌ایمانی و ضدیت با اسلام» و اتحاد آن با شاه، بلکه به‌واسطه امپریالیست و جهان‌نخوار بودن دشمن می‌شناختند. نقطه اوج تأثیرپذیری ایده چپ انقلابی بر انقلاب اسلامی، اشغال سفارت آمریکا توسط نیروهای خط امام بود. به گفته مهدی بازرگان، دانشجویان اشغال‌کننده سفارت مورد حمایت و پشتیبانی عناصر چپ‌گرای حزب توده قرار داشتند (بازرگان، ۱۳۶۲: ۹۵-۹۴)؛ درحالی‌که به پیروان خط امام [سمبل اسلام سیاسی] موسوم بودند.

اما محوریت ستیز با اسرائیل در ساختار معنایی نواصول‌گرایان، ریشه در شناخت مذهبی و اسلام سیاسی دارد. دولت یهود، به‌عنوان کانون قطب‌شردر هستی‌شناسی ثنوی متأثر از شناخت مذهبی قرار می‌گیرد. زیرا یهودیان به دلایلی که خارج از حوصله این نوشتار است- همواره بخشی از «دگر» هویتی مسلمانان، از صدر اسلام تاکنون بوده‌اند. ریشه‌های تاریخی دگر هویتی یهود در فرهنگ مسلمانان، به ناسیونالیسم عربی امکان داد تا بتواند به بهانه تشکیل دولت یهودی در بخشی از سرزمین‌های به‌جامانده از فروپاشی امپراتوری عثمانی، به ایده‌ای عام در میان اعراب تبدیل شود. برسازی دولت یهودی به‌عنوان «دگر» هویتی اعراب، فرصت فرافکنی و نیز غلبه بر مشکلات را برای دولت‌های اقتدارگرا و اغلب نوظهور عربی فراهم آورد. با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و به‌قدرت رسیدن اسلام‌گرایان، اسرائیل از دگر هویتی اعراب، به دگر هویتی مسلمانان جهان تبدیل شد و دگرسازی مذهبی از یهود در آیین اسلام ابعاد سیاسی یافت. انقلابیون مسلمان در ایران ببا توجه به ساختار معنایی‌شان- خود را در کانون قطب خیر می‌نشانند و

با توجه به گرایش‌های شدید و ریشه‌های عمیق مذهبی آنان، دولت یهود به‌طور طبیعی در مرکز قطب شر جای داشت. البته داعیه رهبری جهان اسلام نزد رهبران انقلاب ایران نیز در این تصویرسازی بی‌تأثیر نبود. رهبران انقلابی ایران می‌دانستند که تنها پرچم‌دار دشمنی با اسرائیل به‌عنوان دگر هویت‌ساز جهان اسلام، از سوی امت اسلامی شایسته رهبری است:

«ما باید از فلسطین دفاع کنیم، این تکلیف ماست. همه باید از فلسطین دفاع کنند. این یک تکلیف دینی است؛ هر جایی که هستیم. فلسطین پاره تن است...» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در دیدار با طلاب و علمای افغانستان (کابل): ۱۳۸۶/۵/۲۵).

در ساختار معنایی نواصول‌گرایان به اقتضای نگاه دوقطبی، شر انقلابی و شر مذهبی در قالب یک قطب سازمان‌دهی شده‌اند و اسرائیل و آمریکا در کانون قطب شر بر هم منطبق هستند. لذا آنان توانایی تحلیل مجزای هر یک به‌عنوان موجودیت‌های مستقل از یکدیگر را ندارند. آنان تمایل دارند که یا دولت امریکا را نماینده صهیونیسم بین‌الملل معرفی کنند و یا اسرائیل را دست‌نشانده آمریکا در منطقه بدانند و به‌طور مداوم بین این دو تعبیر در نوسانند؛ تا جایی که برخی از آنان اسرائیل را آمریکای دوم می‌دانند.<sup>(۹)</sup>

«من به شما عرض می‌کنم، تمام این حرف‌ها مقدمه‌چینی و کار سیاسی بود، برای اینکه یک پایگاهی در خاورمیانه درست بشود. وظیفه این پایگاه چیست؟ وظیفه‌اش تهدید، تجاوز و جنگ دائمی است. این رژیم جعلی که درست کرده‌اند، بدون جنگ، تجاوز و تهدید نمی‌تواند زندگی کند. ابزار کار قدرت‌های بزرگ است. این را اینجا گذاشته‌اند، این تهدید می‌کند، قدرت‌های بزرگ می‌آیند اسلحه می‌فروشند. این تفرقه درست می‌کند، قدرت‌های بزرگ می‌آیند بر منطقه حاکم می‌شوند. اگر تهدید، تجاوز و جنگ را از این رژیم بگیریم خواهد مرد. برای اینکه مأموریتش فقط همین است» (احمدی‌نژاد، مصاحبه در جمع خبرنگاران خارجی (تاجیکستان): ۱۳۸۵/۵/۴).

«ولی همین جمعیت کم، نبض آمریکا را به‌دست خود دارند. صهیونیست‌ها

به خاطر فتنه‌گری‌ها، توطئه‌گری‌ها و دنیاطلبی‌ها نبض دنیا را در دست گرفته اند» (پورمحمدی، سخنرانی در جمع راهپیمایان روز قدس در مشهد، خبرگزاری مهر: ۱۳۹۱/۵/۲۷).

«دولت‌های غربی از درآمدهای ملت خود و از خزانه دولت به رژیم صهیونیستی که نماد صهیونیسم بین‌الملل است، باج می‌دهند... سیطره صهیونیست‌ها در بعضی از کشورهای اروپایی به حدی است که دولت‌های آنان نمی‌توانند تصمیمی خارج از اراده صهیونیست‌ها اتخاذ کنند» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در مؤسسه دیپلماسی و روابط خارجی مالزی (IDFR): ۱۳۸۴/۱۲/۱۲).

«حالا من می‌خواهم خطاب به این دولت‌های غربی بگویم که از شما سؤال می‌کنیم، کدام یک از اینهاست؟ آیا شما اسیرید یا دروغ می‌گویید، خود شما محور صهیونیسم هستید؟ انتخاب با شماست و اگر حالت سومی هم هست اعلام کنند. سؤال، سؤال جدی‌ای است. اگر صهیونیسم بر شما مسلط شده است، ما آمادگی داریم که به شما کمک بدهیم. ملت‌های آزاده آماده‌اند که به شما کمک بدهند تا شما از اسارت این حزب جنایتکار رهایی پیدا کنید و ملت‌هایتان را از اسارت این جنایتکاران نجات بدهید، اما اگر خودتان پشت صحنه هستید، اعلام کنید. من به صراحت می‌خواهم که دولت‌های طرفدار صهیونیسم موضع خود را در برابر این سؤال مشخص کنند. البته بدانند در هر دو صورت مسئول‌اند و در جنایات رژیم اشغالگر شریک‌اند و بدانند که باید پاسخ بدهند. البته ما فرض را بر این می‌گذاریم که اینها اسیر چنگال صهیونیسم هستند. می‌خواهیم به آنها کمک بکنیم» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در مراسم راهپیمایی روز قدس: ۱۳۸۶/۷/۱۳).

ساختار معنایی نواصول‌گرایان، با فتح دولت به‌عنوان آخرین خاکریز در دهه هشتاد، تعیین‌کننده سمت‌گیری و ماهیت سیاست‌های رسمی جمهوری اسلامی ایران شد. در ساختار معنایی ثنوی این طیف، آمریکا و اسرائیل در کانون قطب شر قرار دارند و از این حیث مهم‌ترین معانی را تولید می‌کنند، پس طبیعتاً می‌بایست در دولت‌های

نهم و دهم، تقابل با آنان در سیاست خارجی تشدید شود. اگر محافظه‌کاران سنتی، آمریکا و اسرائیل را به‌واسطهٔ ایجاد پتانسیل بالا در فرافکنی، دشمن معرفی می‌کنند و یا اصلاح‌طلبان از بیم پیامدها و اقتضائات بقا در جنگ نخبگان، خود را متعهد به حفظ سطح و میزانی از دشمنی با آنان می‌سازند، نخبگان جدید به دشمنی آمریکا و اسرائیل ایمان دارند و هویت خود را بر پایهٔ دشمنی با آنان سامان داده‌اند؛ زیرا «اگر قرار بود با آمریکا سازش کنیم نیازی به شهادت نبود» (نقدی، ۱۳۹۱).<sup>(۱۰)</sup>

برخی معتقدند ماهیت دشمنی با آمریکا و اسرائیل متفاوت است و برای دشمنی با آمریکا، جلوه‌ای استراتژیک و برای دشمنی با اسرائیل ماهیتی ایدئولوژیک قائلند؛ در نتیجه حل مشکل ایران با آمریکا را محتمل و با اسرائیل را غیرممکن می‌دانند. اما مبتنی بر چارچوب مفهومی این نوشتار حل مشکل جمهوری اسلامی ایران با هر دو پدیده در قالب ساختار معنایی موجود به یک اندازه ناممکن است، زیرا قرار گرفتن آمریکا و اسرائیل به‌طور مشترک در کانون قطب‌پلیدی، مبنای شکل‌گیری هویت نخبگانی بوده است که به دلایلی که پیش از این برشمردیم، در درون این ساختارها متصلب شده‌اند و یک هویت متصلب در برابر تغییر تا حد فروپاشی مقاومت می‌کند. پذیرش مذاکره یا معامله با آمریکا و یا سخن گفتن از امید تغییر رفتار و بهبود در روابط به‌معنای امکان واقعی پایان دادن به دشمنی‌ها نیست؛ چه اینکه دولت‌های متخاصم و درگیر جنگ نیز می‌توانند با هم وارد مذاکره شوند. تفاوت عمده در ماهیت دشمنی با اسرائیل و آمریکا که زمینه‌های این سوءبرداشت‌ها را فراهم آورده است، تفاوت در ریشه‌های معرفتی این دشمنی است که سخن گفتن از یکی را ممکن و از دیگری را ناممکن ساخته است. از آنجاکه دشمنی با اسرائیل ریشه در شناخت مذهبی و اسلام سیاسی دارد، تردید در دشمنی و زیر سؤال بردن آن یک گناه شرعی تلقی شده و موضوع ارتداد و تکفیر است؛ درحالی‌که دشمنی با آمریکا ریشه در ایدئولوژی چپ انقلابی دارد که یک ایدئولوژی صرفاً سیاسی است، اما امکان سخن گفتن از تغییر به‌معنای امکان تغییر واقعی نیست.

در قالب این ساختار معنایی، معیار شناسایی دوست و دشمن، اسرائیل و آمریکا هستند. دولت‌هایی که نشانی از دشمنی با یکی از این دو در رفتار آنان یافت شود، دوستان ایران تلقی می‌شوند، حتی اگر کمونیست‌های بی‌دین در آمریکای



لاتین و چین، نظام بعث سوریه، و یا دولت روسیه به‌عنوان عامل کشتار مسلمانان در چچن و دشمن تاریخی ایران باشد. لذا محوریت اسرائیل و آمریکا، آرمان‌های اساسی انقلاب ایران از جمله حمایت از مسلمانان، مظلومان و مستضعفان را تحت‌الشعاع قرار داده است. به‌واسطه تقدیرگرایی مادی در ساختار معنایی این طیف، شواهدی که دال بر حضور و نقش آمریکا در روندهای بین‌المللی، به‌سبب سطح و میزان قدرت و به‌تبع آن گستردگی منافع ملی این کشور در سطح جهان، و نیز شواهدی که دال بر نفوذ لابی یهود به‌واسطه ظرفیت اقتصادی و تخصصی بالا، در تصمیمات بین‌المللی باشد، گواهی برای اثبات این مفروض است که استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌الملل بر تمامی روندهای جاری در ساختار نظام بین‌الملل کنترل کامل دارند. بنابراین عمل در چارچوب ساختارهای موجود ناممکن است و ساختار شکنی و تلاش برای تغییر شالوده‌شکنا نه وضع موجود تنها گزینه ممکن تلقی می‌شود. در سطحی بالاتر براساس توطئه‌محوری در این ساختار معنایی، وجود پدیده‌های اسرائیل و آمریکا، در ناخودآگاه نواصول‌گرایان، تمایل به فرافکنی را افزایش می‌دهد، زیرا نه تنها براساس تقدیرگرایی مادی، دشمنان کنترل تمام روندهای ظالمانه موجود را در اختیار دارند، بلکه سرنخ تمام معایب و ناکامی‌ها به آنان ختم می‌شود. در اثر فرجام‌گرایی الهی، شکست آمریکا و اسرائیل وعده الهی و تردیدناپذیر است؛ براساس زمان‌پریشی، روندهای مادی بین‌الملل تحت تأثیر و کنترل نیروهای فرامادی قرار دارند که آمریکا و اسرائیل را در مسیر اضمحلال سوق می‌دهند و در این راه نیروهای فرامادی حاکم بر جهان، پیروزی «خود» در کانون قطب خیر را بی‌نیاز از محاسبات مادی تضمین کرده‌اند. عارضه بزرگ/کوچک‌نمایی در ساختار معنایی این طیف، توانایی‌ها و امکانات دشمن و به‌تبع آن تهدید و خطر ناشی از آن را کوچک‌نمایی و درمقابل، توانایی‌ها و امکانات خود و به‌تبع آن، سطح مقاومت و آسیب‌ناپذیری‌اش را بزرگ‌نمایی می‌کند تا هزینه‌های عینی آمریکا محوری و اسرائیل ستیزی، ناچیز و غیرقابل ملاحظه تلقی شود. البته اهمیت آمریکا و اسرائیل در سیاست خارجی نواصول‌گرایان به‌اندازه‌ای است که تمامی مؤلفه‌ها و سمت‌گیری‌های این سیاست را تحت‌الشعاع خود قرار داده است.

### ۳-۳. نگاه به شرق

سیاست نگاه به شرق یا استراتژی نگاه به شرق، در قالب گسترش مناسبات با کشورهای بزرگ آسیایی در دولت‌های نهم و دهم در دستورکار دستگاه سیاست خارجی قرار گرفت و در راستای اثبات کارآمدی و تناسب این رویکرد با اهداف سیاست خارجی ایران و توجیه عقلانی آن، نواصول‌گرایان حول برجسته‌سازی پتانسیل‌های کشورهای هدف در شرق، یعنی روسیه، هند و چین متمرکز شدند. استدلال نواصول‌گرایان در حمایت از نگاه به شرق، متضمن آن است که شرق می‌تواند جایگزین مناسبی برای غرب در روابط آینده ایران باشد؛ پس ضرورتی ندارد که از ستیز با غرب دست کشیده و در آرمان‌ها تجدیدنظر کرد، بلکه می‌تواند شرق را جایگزین غرب نمود.

اما تا چه اندازه شرق دارای ظرفیت‌های قابل‌مقایسه با غرب است. مجموعه شواهد در ابعاد فلسفی، فرهنگی، علمی و تکنولوژیک جهان امروز که ذکر آنها خارج از حوصله این بحث است. حاکی از آن است که نگاه شرق، خود به سوی غرب است. شرق خود مصرف‌کننده علم، تکنولوژی، فلسفه و فرهنگ غربی است؛ پس نگاه به شرق از این حیث نوعی نگاه باواسطه و دست دوم به غرب تلقی می‌شود.<sup>(۱۱)</sup> از سوی دیگر، بخشی از رشد و توسعه صنعتی در کشورهای آسیا، محصول تصمیم اقتصادی در غرب بوده است. نظام اقتصاد سرمایه‌داری جهانی در چارچوب جهانی‌شدن تولید براساس تقسیم کار بین‌المللی از مزیت‌های نسبی تولید در دیگر مناطق بهره‌مند می‌شود تا در غرب، فرصت بیشتری برای تمرکز بر صنایع جدید و کمتر هزینه‌بر فراهم شود. در مقابل، بازار گسترده مصرف کالاهای چینی و خدمات هندی در غرب، در چارچوب وابستگی متقابل، کانال‌های ارتباطی فراوانی میان شرق و غرب فراهم آورده است؛ درحالی‌که این پیوند میان ایران و کشورهای بزرگ شرق بسیار محدودتر است و اهمیت اقتصادی ایران برای این کشورها عمدتاً در حوزه انرژی است که در آن تضاد ایران با غرب برای آنان در حکم فرصتی برای کسب امتیازات بیشتر محسوب می‌شود.

در شرایط جهانی‌شدن و مبتنی بر وابستگی متقابل فزاینده، شرق مستقل از نظام جهانی قابل‌تصور نیست؛ ازاین‌رو سیاست نگاه به شرق نواصول‌گرایان از این منظر

که امکان سوءاستفاده از موقعیت ایران را برای قدرت‌های بزرگ شرق فراهم می‌آورد، مورد انتقاد برخی از صاحب‌نظران قرار گرفته است. «وقتی از دورن کشورهایی که محور گرایش ایران به شرق را معنا می‌کنند، یعنی روسیه، چین و هند به جمهوری اسلامی و نوع و حجم روابط آنها با آمریکا و تعارضاتشان با آن، نگاه می‌کنیم، با پیوند آن نوستالژی تاریخی و عدم درک تحولات بین‌المللی و بازیگران منطقه‌ای، طبیعی است که فرصت‌های عظیم جغرافیایی و تاریخی و منابع عظیم اقتصادی که در اختیار ما قرار دارد، بیش از آنکه در خدمت ما قرار گیرد به اهرمی برای چانه‌زنی و تأمین منافع بازیگران دیگر تبدیل می‌شود» (کولایی، سخنرانی در بنیاد باران، ۱۳۹۱/۳/۹) (۱۲)

تثبیت پیمان استراتژیک آمریکا با هند، رأی موافق این کشور به قطعنامه شورای حکام آژانس بین‌المللی علیه ایران، خروج هند از پروژه خط لوله صلح، تعلل در بازپرداخت ارزی عواید حاصل از فروش نفت؛ تصویب قطعنامه‌های تنبیهی علیه ایران در شورای امنیت به‌رغم حضور روسیه و چین به‌عنوان قدرت‌های دارای حق وتو، کارشکنی و تأخیر در راه‌اندازی نیروگاه اتمی بوشهر، عدم تحویل موشک‌های S300 و اقداماتی از این دست عملاً نادرستی تحلیل‌های زیربنایی نگاه به شرق از دید نخبگان جدید را به‌اثبات رساند. اما دولت‌های نهم و دهم در سیاست خارجی خود همچنان تا پایان به شرق نگریند؛ زیرا نگاه به شرق نه یک ضرورت استراتژیک یا اقتصادی ژئوپلیتیک، بلکه صرفاً انعکاس ساختار معنایی نواصول‌گرایان در سیاست خارجی بود. بر این اساس، شرق در تقابل با غرب معنا می‌یابد و نه به‌عنوان جایگزین آن. ثنویت در نگاه نواصول‌گرایان، تقسیمات دوگانه را به تمامی عرصه‌ها از جمله روابط بین‌المللی تحمیل می‌کند. بنابراین نظام دوقطبی، تنها نظام مطلوب نواصول‌گرایان است و همواره در نوستالژی آن به‌سر می‌برند. اساساً «شرق» در مفهوم سیاسی خود مبتنی بر نگاه نظام دوقطبی جنگ سرد است و با فروپاشی این نظام، واژه شرق اعتبار مفهومی خود را در بعد سیاسی از دست داده است و عمدتاً منظور از شرق در شرایط کنونی، شرق فرهنگی و تاریخی است. ساختار معنایی نواصول‌گرایان، به‌واسطه غلبه ثنویت، از درک هرگونه ساخت تک‌قطبی یا چندقطبی عاجز است، لذا تلاش می‌کند با ترسیم قطب مخالف، تصور خود را بر واقعیت

بین‌المللی تحمیل کرده و آن را متناسب با فهم خود ترسیم نماید. شاید ماهیت این قطب مخالف همچنان تثبیت نشده و مبهم باشد، اما وجود آن مفروض است. سیاست نگاه به شرق، اعضای این قطب را روسیه، چین و هند به همراه ایران فرض می‌گیرد که در مقابل غرب به رهبری آمریکا صف‌آرایی کرده‌اند.

بزرگ‌نمایی در ساختار معنایی این طیف، مزیت‌ها و برتری‌های ائتلاف با شرق را برجسته و مزیت‌های پیوند با غرب و نیز برتری‌های آن در مقابله با ائتلاف شرق را کوچک‌نمایی می‌کند. ساده‌انگاری در ساختار معنایی نخبگان جدید، آنان را از درک پیچیدگی‌های روابط بین‌الملل پس از فروپاشی نظام دوقطبی بازمی‌دارد؛ بنابراین درحالی‌که منطقه‌گرایی نوین از یک سو نقشه راهی برای ورود به فرایندهای جهانی‌شدن است، از سوی دیگر، سازوکاری اساسی در هدایت و تسریع روند جهانی‌شدن محسوب می‌شود (موسوی شفقانی، ۱۳۸۸: ۱۳۸). در ساختار معنایی نواصول‌گرایان، سازمان‌های منطقه‌ای تلاشی در راستای مقابله با روندهای جهانی محسوب می‌شوند. لذا با تصور اینکه پیمان شانگهای تلاشی برای مقابله با هژمونی آمریکا است، اصل کلیدی سیاست خارجی ایران، نه شرقی، نه غربی و عدم تعهد را زیر پا گذاشته و برای عضویت در این سازمان تلاش کردند (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۷: ۱۶۳).

همچنین ویژگی مشترک چین، روسیه و ایران که همان هدف انتقاد غرب قرار داشتن به واسطه نقض حقوق بشر است، به‌نوعی احساس هم‌ذات‌پنداری در نواصول‌گرایان با این کشورها انجامیده است. البته سیاست نگاه به شرق را می‌توان نوعی واکنش به گرایش سیاست خارجی دولت‌های پیشین نیز در نظر گرفت؛ یعنی دولت‌های نهم و دهم به‌واسطه احساس مسئولیت در جلوگیری از انحراف در اصول انقلاب و بازگرداندن ریل قطار انقلاب به مسیر اصلی که توسط سوزن‌بانان قبلی از مسیر خارج شده بود، گرایش به شرق را درپیش گرفته‌اند. به‌عبارت دیگر، نگاه به شرق را می‌توان نوعی واکنش به سیاست خارجی دوران اصلاحات دانست که از دیدگاه نخبگان جدید، نوعی گرایش به غرب تلقی می‌شد.

#### ۴-۳. نگاه به جنوب

در ساختار معنایی نواصول‌گرایان، رویارویی دوقطبی اجتناب‌ناپذیر است و با توجه به تقدم وجودی قطب شر، آنان همواره در پی سامان‌دهی به قطب خیر با محوریت خود هستند. شرق، یعنی چین، روسیه و هند می‌توانست یک گزینه مناسب باشد و البته گزینه دیگر، جنوب است که در تقسیم‌بندی دوقطبی این طیف در مقابل شمال یا همان غرب و نظام سلطه قرار دارد. اگرچه به واسطه سطح عموماً پایین این کشورها در قدرت جهانی، تمایل به رابطه با آنها کمتر می‌تواند توجیه عقلانی و عمل‌گرایانه داشته باشد، ولی این سیاست در قالب ارزش‌ها و اصول جمهوری اسلامی قابل دفاع است. دولت‌های نهم و دهم گسترش و تعمیق روابط با کشورهای جنوب را یکی از محورهای سیاست خارجی خود قرار دادند و در این راستا سعی در فعالیت مؤثرتر در سازمان‌ها و مجامع بین‌المللی جنوب از جمله عدم تعهد، اوپک، گروه ۱۵، گروه ۷۷، و نیز اتحادیه بین‌المجالس کردند.

در ادبیات توسعه، جنوب به مجموعه کشورهای در حال توسعه‌ای اطلاق می‌شود که در مقایسه با کشورهای توسعه‌یافته شمال، در سطح پایین‌تری از استانداردها در ابعاد گوناگون قرار دارند؛ پس نگاه جنوب به شمال است و هدفش توسعه یافتن. اما میان کشورهای جنوب یک شیوه و راهکار مشترک برای دستیابی به این هدف وجود ندارد. «پرچم‌دارها در بین کشورهای جنوب دو دسته‌اند: یکی آنهایی که تعامل با توسعه‌یافته‌ها را برگزیده‌اند، مثل چین و مالزی، و دیگری آنهایی که مواجهه با «زورگویان» و «امپریالیسم جهانی» را ترجیح می‌دهند، مثل زیمبابوه و ونزوئلا. گروه نخست می‌گویند اگر توسعه‌یافته بشوند، توسعه‌یافته‌ها دیگر نمی‌توانند منابع آنها را غارت کنند و کشورهای توسعه‌یافته مثل آمریکا و آلمان راهی نخواهند داشت جز «به‌بازی گرفتن» آنها. گروه دوم بیشتر به فکر ایجاد یک جبهه واحد مبارزه با توسعه‌یافته‌ها است تا دست آنها را از منابع خود کوتاه کند» (سالنامه شرق، ۱۳۸۴: ۶۹) و منظور نواصول‌گرایان از نگاه به جنوب مصداق نگاه گروه دوم است.

روی کار آمدن دولت نهم با به قدرت رسیدن چپ‌گراها در امریکای لاتین همراه شد. بر این اساس، بر تعداد اعضای قطب خیر که ایران، ونزوئلا، کوبا و

زیمبابوه بودند، افزوده شده و بولیوی، نیکاراگوئه و اکوادور نیز به این جبهه پیوستند. چاوز، رئیس‌جمهور ونزوئلا خطاب به احمدی‌نژاد در سفر وی به امریکای لاتین می‌گوید:

«... هر روز تعداد ما بیشتر و بیشتر می‌شود، حتی می‌توانیم یک گروه موسیقی داشته باشیم. من ساز تمپو می‌زنم و «او» [مورالس، رئیس‌جمهور بولیوی] که سخنرانی‌هایش در جمع مردم را با آواز تمام می‌کند، آواز می‌خواند و خواننده گروه است، تو چه نقشی را در این گروه به‌عهده می‌گیری؟» (روزنامه ایران، ۱۳۸۵: ۲۱).

حجم قابل توجهی از مراودات خارجی در دولت‌های نهم و دهم به امریکای لاتین اختصاص داشته است و در این میان، حجم مبادلات اقتصادی برجسته‌تر بوده است. موسویان، معاون وقت امریکای لاتین سازمان توسعه تجارت ایران در این مورد می‌گوید:

«بحث تجارت ترجیحی با کوبا در حال نهایی شدن است و با ونزوئلا نیز قرارداد تجارت آزاد بسته شده و موافقت‌نامه‌های آن امضا شده است... پروژه‌های بسیار بزرگی در ونزوئلا در زمینه ساخت مسکن، ساخت کارخانه سیمان، خودروسازی، نوشابه‌سازی، آجر و پروژه‌های نفت و گاز برای خرید کالاهای ایرانی مثل لوکوموتیو، لوازم منزل، لامپ‌های کم‌مصرف، و دیگر وسایل داده شده که از بالاترین خطوط اعتباری به کشورهای خارجی برای گسترش روابط تجاری با امریکای لاتین در نظر گرفته شده است. معافیت‌های گمرکی، امتیازات تشویقی، پرداخت یارانه برای حمل‌ونقل، ایجاد لابی برای گرفتن پروژه‌ها، و پرداخت ۵۰ درصد هزینه هیئت‌های تجاری از آن جمله هستند» (روزنامه ایران، ۱۳۸۵: ۲۱).

احمدی‌نژاد که پیشتر در مرداد ۱۳۸۵ نشان درجه یک را به هوگو چاوز، رئیس‌جمهور ونزوئلا اعطا کرده و در سخنانی وی را تلویحاً انسانی خودساخته، خداپرست، عدالت‌محور و فاقد غرایز خودخواهی و قدرت‌طلبی معرفی کرده بود (سخنرانی در مراسم اعطای نشان درجه یک به رئیس‌جمهور ونزوئلا (دانشگاه تهران): ۱۳۸۵/۵/۸) در دیدار خود با چاوز در تیر ۱۳۹۱ وضعیت روابط طرفین را

در بالاترین سطح خود تصویر کرد:

«جمهوری اسلامی ایران در راستای تقویت روابط، مناسبات و دوستی با دولت و ملت انقلابی ونزوئلا از هیچ اقدامی فروگذار نخواهد کرد. خوشبختانه روابط و مناسبات موجود میان ایران و ونزوئلا در بالاترین سطح ممکن است و دو کشور به بهترین شکل از ظرفیت‌های موجود در راستای گسترش مناسبات همه‌جانبه استفاده و بهره‌برداری می‌کنند.» (باشگاه خبرنگاران جوان، ۱۳۹۱/۴/۳).<sup>(۱۳)</sup>

این روابط باوجود فقدان توجیه اقتصادی، از منظر ساختار معنایی نواصول‌گرایان قابل فهم می‌باشند. در این ساختار معنایی، به‌واسطه تقدم معنایی قطب شر، معیار دوستی‌ها، دشمن مشترک داشتن است و تمام شاخصه‌های دوستی و همکاری تحت الشعاع وجود دشمن مشترک قرار می‌گیرد. در ساختار معنایی نواصول‌گرایان متأثر از ایدئولوژی چپ انقلابی، امپریالیسم یا به تعبیر بومی‌شده آن، استکبار جهانی، آمریکا در کانون قطب شر قرار دارد و دشمنی با آن معیار شناسایی دوستان است. دوستان دولت‌های نهم و دهم در جبهه جنوب، یعنی کوبا، ونزوئلا، بولیوی، نیکاراگوئه، اکوادور و زیمبابوه و تا حدودی سودان در ویژگی ضدامپریالیستی و ضدآمریکایی بودن اشتراک دارند. نفرت از آمریکا باعث شده است که مارکسیست‌های رادیکال و مسلمانان متعصب یکدیگر را «برادر» خطاب کنند. احمدی‌نژاد در دیدار با هوگو چاوز عامل اصلی روابط عمیق و گسترده با ونزوئلا را در یک جمله چنین بیان می‌کند:

«ملت‌های عدالت‌خواه باید جبهه‌ای متحد در برابر مستکبران تشکیل دهند.»

(باشگاه خبرنگاران جوان، ۱۳۹۱/۴/۳).<sup>(۱۴)</sup>

با این وصف نگاه به جنوب و نگاه به شرق بیش از آنکه استراتژی کلان سیاست خارجی نواصول‌گرایان باشند، تاکتیکی هستند که ذیل استراتژی ستیز با آمریکا و اسرائیل معنا می‌یابند. در این ساختار معنایی همان ویژگی‌هایی که نگاه به شرق را توجیه می‌کنند، نگاه به جنوب را نیز مفهوم‌سازی می‌نمایند.

### ۵-۳. ایستادگی و سازش ناپذیری در مسئله هسته‌ای

شروع به کار دولت نهم، با تغییر جهت عمده دیگری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران همراه بود و آن شیوه برخورد کارگزاران با مهم‌ترین مسئله امروز ایران در عرصه بین‌المللی، یعنی پرونده هسته‌ای بود. اصلاح‌طلبان براساس سیاست تنش‌زدایی در راستای اثبات حسن‌نیت جمهوری اسلامی ایران به جامعه بین‌الملل و حل مسئله از طریق دیپلماسی فعال، داوطلبانه فعالیت‌های غنی‌سازی اورانیوم را به حالت تعلیق درآورده و با دولت‌های اروپایی، به نمایندگی از جامعه بین‌الملل وارد گفتگو شده بودند و این رویکرد اصلاح‌طلبان، به شدت مورد انتقاد نواصول‌گرایان قرار داشت.

روی کار آمدن دولت نواصول‌گرایان با تغییر جهت سریع ایران در روند پیگیری پرونده هسته‌ای همراه شد. علی‌لاریجانی که از طرف رئیس‌جمهور به سمت دبیر شورایعالی امنیت ملی و مسئول مذاکرات هسته‌ای ایران منصوب شده بود، در رد سیاست دولت قبلی و ناکارآمدی آن اظهار داشت: «در مذاکرات هسته‌ای در غلطان دادیم، و آب‌نبات چوبی گرفتیم». دولت نهم تعلیق داوطلبانه غنی‌سازی اورانیوم را لغو کرد و بازگشت به تعلیق را خط قرمز ایران اعلام نمود. تکیه و اعتماد به قدرت‌های بزرگ شرق و نیز سازمان‌های جنوب نتوانست مانع اعمال فشار بیشتر به ایران شود و در نتیجه این تغییر سیاست، پرونده هسته‌ای ایران از آژانس حکام انرژی اتمی به شورای امنیت منتقل شد. اصرار دولت نواصول‌گرایان بر غنی‌سازی و عدم تعلیق، صدور قطعنامه‌های تنبیهی در شورای امنیت را برای ایران در پی داشت و تشدید تحریم‌های بین‌المللی و تنگ‌تر شدن حلقه انزوا، هزینه‌های سنگین سیاسی و اقتصادی برای ایران به بار آورد. به‌رغم نتایج به‌دست‌آمده از این چرخش در سال‌های گذشته، نواصول‌گرایان همچنان بر سیاست خود اصرار ورزیدند و آن را تنها راه موفقیت معرفی کردند. پرسش این است که عامل این تغییر سیاست و علل تداوم و اصرار بر آن باوجود نتایج نامطلوب آن، از سوی نواصول‌گرایان چه بوده است؟

صرف‌نظر از تحلیل‌های امنیتی و حتی فارغ از نفوذ نهادهای نظامی بر سیاست خارجی نواصول‌گرایان با هدف دسترسی به سطحی از توان بازدارندگی، پاسخ ما



به این پرسش از زاویه ساختار معنایی نواصول‌گرایان به موضوع است. براساس ساختار معنایی ثنوی و تقدیر‌گرای نواصول‌گرایان، از دشمنی با جبهه شیطان‌گریزی نیست و آشتی میان خیر و شر، امکان‌ناپذیر است و مسئله تنها با نابودی محتوم شر حل خواهد شد.

در این ساختار معنایی متأثر از تجربه جنگ هشت‌ساله بی‌اعتمادی به دشمن، اصلی اساسی محسوب می‌شود و نواصول‌گرایان عمیقاً باور دارند که در نظام بین‌الملل تنها هستند و برای حفظ امنیت خود، تنها می‌توانند به خود اعتماد کنند و روی پای خود بایستند. محمود احمدی‌نژاد در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل، به ریشه‌های این بی‌اعتمادی فزاینده اشاره می‌کند:

«در طول ۲۸ سال، ملت ما بهای سنگینی برای آزادی، استقلال و استمرار نظام جمهوری اسلامی ایران پرداخته است. ایجاد درگیری‌های داخلی، تحمیل جنگ تمام‌عیار در طول هشت سال تحریم اقتصادی و عملیات روانی و تبلیغاتی سنگین از جمله برنامه‌هایی بود که علیه ملت ایران تدارک دیده شد. در جنگ تحمیلی صدام با تشویق برخی دولت‌های غربی از زمین، هوا و دریا در طول تقریباً دو هزار کیلومتر از مرزها به سرزمین من حمله کرد. دو بلوک شرق و غرب و هم‌پیمانان آنان در منطقه با پشتیبانی‌های مالی، تسلیحاتی، اقتصادی و اطلاعاتی صدام را حمایت کردند. محاصره شدید اقتصادی، حمله به سکوهای نفتی، نفتکش‌ها و پایانه‌های صدور نفت ایران برخی از اقدامات آنان بود. در سال آخر جنگ، امریکا رسماً علیه کشور ما وارد جنگ شد، به سکوهای نفتی حمله کرد و هواپیمای مسافربری را بر فراز آب‌های خلیج فارس سرنگون کرد.... اما جوانان رشید ایران با حضور پرشور در جبهه‌ها در مقابل دشمن ایستادند و اجازه ندادند حتی یک وجب از خاک کشور در تصرف دشمن بماند.... دیرکل وقت سازمان ملل آقای دکوئیار صدام را مسئول جنگ و شروع‌کننده آن معرفی کرد. امریکا و انگلیس و بعضی کشورهای اروپایی نقش مهمی در حمایت از صدام حسین داشتند و به‌خصوص در ارائه کمک‌های اطلاعاتی-نظامی و ارسال مواد شیمیایی و میکروبی برای ارتش

صدام نقش اساسی ایفا کردند، ولی جنایتکاران جنگی محاکمه نشدند، و دولت‌هایی که صدام را مجهز به سلاح‌های شیمیایی کردند، مورد مؤاخذه قرار نگرفتند و شورای امنیت نه‌تنها در تنبیه متجاوزان و جلوگیری از تجاوز قدمی برنداشت، بلکه در طول دورانی که سرزمین من در اشغال صدام بود، کشورم را برای پذیرش آتش‌بس و تن دادن به اشغال، تحت فشار قرار داد» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در مجمع عمومی سازمان ملل، مهر ۱۳۸۶).

از این دیدگاه برای امنیت خود نباید به دشمن تکیه و اعتماد کرد و باید روی پای خود ایستاد، زیرا تقابل میان قطب شر و قطب خیر با مذاکره قابل حل نیست. تعلیق غنی‌سازی ناشی از اشتباه و اعتماد به دشمن است، چاره در این است که خودمان غنی‌سازی کنیم و همان‌گونه که در جنگ بر اثر ایستادگی و مقاومت نتیجه گرفتیم، در تمام عرصه‌ها در مقابل دشمن، تنها راه ایستادگی و مقاومت است:

«اگر قرار بود با آمریکا سازش کنیم، چمران‌ها شهید نمی‌شدند... منطق جنگ‌های نامنظم، منطق تسلیم نشدن است، چراکه آنها زیر بار زور نرفتند و در هنگام نبردها، فشارها و تهدیدها ایستادند و مانند راحت‌طلبان نبودند که دنبال جایی برای تسلیم شدن بروند یا مانند ترسوها به دنبال دستاویزی برای گریختن باشند... امروزه هم باید در برخورد با مشکلات همین منطق تسلیم نشدن را که در هشت سال جنگ تحمیلی بروز کرد، داشته باشیم. امروزه باید در برابر تمام تحریم‌ها و فشارها ایستادگی کنیم و از حق طلبیدن خود عقب‌نشینی نکنیم. اقتصاد مقاومتی‌ای که مقام‌عظما و ولایت به آن اشاره می‌کنند، تکرار همان منطق جنگ‌های نامنظم است که راه پیروزی را نشان می‌دهد؛ بنابراین باید این میراث را قدر بدانیم و ادامه‌دهنده راه شهیدان باشیم... ملتی که قهرمانانی چون چمران و شهیدان را دارد، هیچ‌گاه تسلیم قدرت‌ها نخواهد شد» (نقدی، سخنرانی در یادواره شهدای جنگ‌های نامنظم، ۱۳۹۱/۱۱/۴) (۱۵)

«بعضی از سیاستمداران سیاست خارجی که من آنها را اصلاً سیاستمدار نمی‌دانم، خیال می‌کنند با نرم صحبت کردن و خواهش کردن دل طرف

مقابل به‌رحم می‌آید، در جهان چنین فکری نیست. ما قانون را اجرا می‌کنیم، اما آنها قانون نمی‌فهمند و قانون آنها زور است. استحکام باید بگیرید و یادتان باشد این قانون نانوشته است و قدرتمندان نیز به این پایبندند. یعنی اگر ملتی منسجم بایستد، هیچ‌کسی نمی‌تواند کاری به آن داشته باشد» (احمدی‌نژاد، روزنامه ایران، ۱۳۸۵: ۶).

«اصلاً هیچ‌جایی برای کوتاه آمدن در مقابل مستکبرین در فرهنگ اسلامی وجود ندارد. امام عزیز فرمودند: تا ظلم هست، مبارزه هست و تا مبارزه هست، ما هستیم. این عین اسلام و خلاصهٔ پیام جهانی است. بعضی خیال می‌کنند می‌شود با نظام سلطه کنار آمد، جوری دلش را نرم کرد. بگوییم این قدر مال تو و این قدر هم مال ما، جوری با هم کنار می‌آییم. بله، می‌شود این کار را کرد، وقتی این کار را کردید، دیگر اسلام ناب نیستید، وقتی اسلام ناب نیستید، اصلاً مهم نیست هرچه می‌خواهید باشید» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در جمع طلاب و روحانیون حوزه علمیه قم: ۱۳۸۶/۳/۲۵).

در ساختار معنایی نواصول‌گرایان معنا و هویت قطب خیر در گرو مبارزه با استکبار و ظلم است و پایان این مبارزه با نابودی قطب شر محقق می‌شود؛ بنابراین جایی برای کوتاه آمدن و سازش وجود ندارد. فرجام‌گرایی الهی نیز مؤید مقاومت و ایستادگی است؛ ایستادگی به موفقیت می‌انجامد، نه به این دلیل که سازوکار مناسب‌تری است، بلکه به این سبب که وعده الهی است:

«اینک که در نتیجهٔ الطاف خداوندی و عنایات حضرت بقیه‌الله (عج) و صبر و استقامت رهبری، ملت و دولت خدمتگزار، یک‌بار دیگر حقانیت شما مردم آگاه و بافضیلت در عرصه بین‌المللی و در منظر جهانیان به اثبات رسیده است، این پیروزی بزرگ را به یکایک مردان و زنان سرافراز صمیمانه تهنیت می‌گوییم و خداوند را به‌واسطه انجام وعده‌ای که به مؤمنان در نیل به عزت و کرامت و نصرت و پیروزی از رهگذر پافشاری بر حق و ایمان داده است، شکرگزارم» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در جمع طلاب و روحانیون حوزه علمیه قم: ۱۳۸۶/۳/۲۵).

وی در جمع طلاب بسیجی نیز اظهار می‌دارد:

«اینها فکر کرده‌اند... که یک تشری بزنند و احمی بکنند و با دو تا تهدید و فشار اینها همه جا بزنند و آنها هم کار خودشان را بکنند. غافل از اینکه امروز به لطف خدا امروز در این کشور عطر دل‌انگیز بسیجی حاکم است و بسیج، یعنی ایستادن شجاعانه و دلاورمردانه با توکل به خدا در مقابل تمام قدرت‌های شیطانی عالم. آنها غافلند. می‌بینند ایستادگی مخلصانه و مجاهدت صادفانه مساوی با پیروزی است» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در جمع طلاب بسیجی، آذر ۱۳۸۵).

بزرگ/ کوچک‌نمایی در ساختار معنایی نخبگان جدید بر ارزیابی آنان از پیامدهای ایستادگی و مقاومت اثر مستقیم دارد. در این راستا نتایج تحریم‌های تنبیهی و انزوای سیاسی برای ایران کوچک‌نمایی می‌شود و قطعنامه‌های شورای امنیت «ورق‌پاره» خوانده می‌شوند و با بزرگ‌نمایی مشکلات دیگران و مقایسه با آنان قانع می‌شوند که نسبت به نتایج به دست آمده، آسیب‌پذیری ناچیزی دارند. احمدی‌نژاد در پاسخ به این پرسش خبرنگار شبکه ان‌بی‌سی که اگر حاضر شوید شرایط ۱+۵ را بپذیرید، احتمال باز شدن درهای دنیا به روی شما وجود خواهد داشت، می‌گوید:

«امروز هم درهای دنیا به روی ما بسته نیست. امروز جمهوری اسلامی ایران، کشوری بزرگ با اقتصادی روبه‌رشد است و با کشورهای مختلف دنیا نیز روابط اقتصادی و فرهنگی گسترده‌ای دارد. البته همه می‌دانند که ملت ایران همچون گذشته برای ادامه پیشرفت و زندگی خود نیازی به چند کشور زورگو ندارند... شما نگران ملت ما نباشید. مردم ایران خودشان مشکلات داخلی خودشان را حل خواهند کرد. طرح چنین سؤالی مثل آن است که گفته شود چرا بیش از ۱/۲ درصد مردم امریکا، یعنی بیش از ۴۰ میلیون نفر در زندان هستند و یا اینکه چرا هنوز بازمانده‌های طوفان کاترینا آواره بوده و بیش از ۴۰ میلیون نفر بی‌خانمان هستند» (احمدی‌نژاد، سخنرانی در جمع طلاب بسیجی، آذر ۱۳۸۵).

و در پاسخ به این پرسش که آیا اگر تعلیق را بپذیرید، ملت ایران خوشبخت‌تر نخواهند بود، می‌گوید:

«امروز هم ملت ایران خوشبخت است و هر روز بر خوشحالی و

خوشبختی او افزوده می‌شود (احمدی نژاد، سخنرانی در مؤسسه دیپلماسی و روابط خارجی مالزی (IDFR): ۱۳۸۴/۱۲/۱۲؛ احمدی نژاد، سخنرانی در جمع طلاب بسیجی، آذر ۱۳۸۵).

ساده‌انگاری نیز در شناسایی مقاومت و ایستادگی به‌عنوان بهترین راه مشهود است. استفاده از این تمثیل ساده‌انگارانه در تحلیل رفتار قدرت‌های بزرگ توسط احمدی نژاد، می‌تواند مصداقی بر اثرگذاری ساختار معنایی ساده‌انگارانه بر سیاست خارجی نواصول‌گرایان باشد:

«در مرداد ۱۳۸۴ که شروع این دولت بود، اصفهان باز شد، با اینکه اصفهان اصلاً جزو مقررات اتمی نیست، ولی آن را هم قفل کرده بودند، کم مانده بود که دانشگاه‌های ما را هم قفل کنند. این خصلت مستکبرین است. کلام قرآن است و امام ما فرمودند روحیه آنان مثل کلب [سگ] است. فرار کنی دنبال می‌کنند، بایستی، می‌ایستند، جلو بروی فرار می‌کنند. این دستور یعنی درواقع تاکتیک، روش، استراتژی و... است. ما جایی برای عقب‌نشینی نداریم. فرمان ایستادگی است» (احمدی نژاد، سخنرانی در جمع طلاب و روحانیون حوزه علمیه قم، ۸۶/۳/۲۵).

### نتیجه‌گیری

ساختار معنایی نواصول‌گرایان، تلفیقی از اسلام سیاسی و ایدئولوژی چپ انقلابی است که در تقاطع انقلاب اسلامی در فضای بین‌ذهنی جوانان انقلابی مسلمان متولد شده، در تجربه مشترک جنگ هشت‌ساله تثبیت شده و به‌واسطه محیط گلخانه‌ای که در آن به‌سر برده است، از تعدیل‌گرایی طبیعی ناشی از برخورد با واقعیت‌های سیاسی که در سایر نخبگان سیاسی بروز کرد، مصون مانده و در بیگانگی و تهدید در فضای جامعه ایران پس از جنگ تکوین یافته است. با به‌قدرت رسیدن دولت نهم این ساختار معنایی بر سیاست رسمی جمهوری اسلامی ایران مسلط شد، لذا فهم این سیاست در ابعاد داخلی و خارجی تنها از دریچه شناخت این ساختار معنایی میسر است؛ زیرا این ساختارهای معنایی هستند که به ذهنیت کارگزاران نسبت به پدیده‌های اجتماعی شکل می‌دهند و بالطبع کنش کارگزاران نیز به بازتولید

این ساختارهای معنایی می‌انجامد.

در این پژوهش پاره‌گفتارهایی از محمود احمدی‌نژاد، کارگزاری که ساختار معنایی نواصول‌گرایان را به‌سخن درآورد، مورد مطالعه قرار گرفت تا عناصر کلیدی این ساختار معنایی در هستی‌شناسی محیط بین‌المللی شناسایی شوند. نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که ساختار معنایی نواصول‌گرایان، ساختاری به‌شدت ثنوی و دوقطبی است که هستی را عرصه تقابل نیروهای خیر و شر ترسیم می‌کند. در این ساختار معنایی، شر دارای تقدم فلسفی است که به خیر معنا، هویت و انسجام می‌بخشد؛ زیرا دشمنی با شر است که محدوده دوستان را تعریف می‌کند. در این ساختار معنایی، خیر به رهبری نواصول‌گرایان برای نابودی شر دارای مسئولیتی ازلی و قدسی است که پیروزی‌اش به‌رغم تقدیرگرایی مادی، متکی بر فرجام‌گرایی الهی (موعودگرایی) تضمین شده است. همچنین این ساختار معنایی کم‌وبیش به زمان‌پریشی، تئوری توطئه و ساده‌انگاری مبتلا است.

جهت‌گیری‌های کلان سیاست خارجی دولت‌های نهم و دهم در بازگشت به اصول اولیه انقلاب، آمریکا‌محوری و اسرائیل‌ستیزی، نگاه به شرق، نگاه به جنوب و ایستادگی و مقاومت در پرونده هسته‌ای اگرچه با منطق عقلانیت و محاسبه‌گرایی قابل‌تبیین نیست، اما از منظر این ساختار معنایی قابل‌فهم است. متأثر از ثنویت، نواصول‌گرایان دچار نوستالژی نظامی دوقطبی هستند که در آن آمریکا و اسرائیل در کانون قطب شر قرار می‌گیرند؛ محوریت آمریکا در این قطب، ریشه در ایدئولوژی چپ انقلابی و حضور اسرائیل در کانون شر نیز ریشه در اسلام سیاسی دارد. نواصول‌گرایان که تشدید تقابل با آمریکا و اسرائیل را مصداق بازگشت به اصول اولیه انقلاب و اصلاح انحراف دولت‌های پیشین می‌دانند، خود را در کانون قطب ضداستکباری نظام سلطه تصویر می‌کنند که بسته به اقتضانات می‌تواند ائتلافی از قدرت‌های بزرگ شرق یا مجموعه‌ای از دولت‌های چپ‌گرا یا اقتدارگرا در جنوب باشد. باور به فرجام الهی در کنار اغراق، زمان‌پریشی و ساده‌انگاری در ساختار معنایی نواصول‌گرایان باعث می‌شود آنها به‌رغم تقید به تقدیرگرایی مادی و تئوری توطئه، هزینه‌های رویکرد تهاجمی در سیاست خارجی ایران را ناچیز و نادیده انگارند و آسوده‌خاطر به پیروزی قطعی و موعود امید ببندند.

فهمی که ساختار معنایی نواصول‌گرایان از هستی بین‌المللی ارائه می‌دهد، فهمی متصلب و نامنعطف از تقابل دوقطبی دائمی است که در آن وجود دشمن ضرورتی است که معنا و هویت خود را در گرو دارد. از این دیدگاه، فرهنگ مسلط بر روابط بین‌الملل، فرهنگ هابزی در رادیکال‌ترین شکل آن است که در آن تقابل‌ها به تعامل‌ها معنا می‌دهند. محوریت تقابل با آمریکا و اسرائیل در هستی‌شناسی بین‌المللی نواصول‌گرایان نه تنها استراتژی‌هایی مبتنی بر محاسبات هزینه-فایده بلکه بنیانی بر قواعد تکوین هویتی نواصول‌گرایان محسوب می‌شوند که دسترسی آنان به منابع تخصیصی و اقتداری را تضمین می‌کنند. لذا آنان در مقابل هرگونه تعدیل در فرهنگ سیاست خارجی جمهوری اسلامی به‌ویژه نسبت به پدیده‌های آمریکا و اسرائیل- مقاومت کرده و می‌کنند، زیرا این امر خود جمعی و هویت آنان را از معنا تهی کرده و تبعاً دسترسی‌شان به منابع قدرت را مسدود می‌کند. همچنین تشدید محورهای تقابلی و فضای تنش در فضای سیاست خارجی ایران آنان را چه از موضع قدرت دولتی و چه در موضع اپوزیسیون تقویت می‌کند.

نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که سیاست خارجی به‌طور عام به‌عنوان یک واقعیت غیرمادی و اجتماعی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به‌طور خاص به‌عنوان یک الگوی نامنطبق بر فرهنگ سیاسی مدرن، بیشتر مناسب فهم منطق درونی است تا تبیین تعمیمی قواعد بیرونی. همچنین کاربست چارچوب نظری ساختارگرایی معنایی می‌تواند در فهم و توضیح اصول و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۲ راهگشا باشد و زوایا و ابعاد نوینی از شناخت این پدیده را بگشاید.\*

### پی‌نوشت‌ها

۱. گردآوری بخش عمده‌ای از اطلاعات این پژوهش در زمان دولت دهم و با استفاده از پایگاه اطلاع‌رسانی ریاست‌جمهوری به نشانی <http://www.president.ir/fa> صورت گرفته است؛ متأسفانه همان‌گونه که با آغاز به کار دولت نهم، تمامی اطلاعات مربوط به دولت هشتم از دسترس خارج شد، با آغاز به کار دولت یازدهم نیز اطلاعات مربوط به دولت‌های نهم و دهم در این پایگاه اطلاع‌رسانی از دسترس خارج شده است و دستیابی به آنها دیگر از طریق این درگاه امکان‌پذیر نیست. در مورد نقل قول‌های رئیس دولت‌های نهم و دهم در این مقاله سعی شد با قید تاریخ و مناسبت و مکان سخنرانی امکان دسترسی از سایر منابع برای خوانندگان تسهیل شود.

۲. به‌عنوان مثال نگاه کنید به:

Stephan Zunes, "The Influence of The Christian Right in U.S. 'Middle East Policy'", Middle East Policy, Vol. XIII, No. 2, Summer 2005.

۳. نگاه کنید به: منوچهر محمدی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۷۷، ص ۶۰.

۴. به‌عنوان مثال کنت بولدینگ معتقد است تصویر نقشه‌ای شکل از واحد سیاسی ملی همواره حجم عمده‌ای از دشمنی‌ها، دوستی‌ها و روابط بینابینی را به‌همراه دارد. دوستی‌های باثبات همواره به‌موازات دشمنی‌های باثبات شکل گرفته‌اند و مفاهیم دوستی و دشمنی ریشه در اقتضائات ژئوپلیتیک واحدهای سیاسی دارد. نگاه کنید به:

Kenneth E. Boulding, "National Images and Interaction Systems", 1969, in: James N. Rosenau (ed.), International Politics and Foreign Policy, 2nd Edition.

۵. اگرچه اصل دعوت در آیین یهود وجود ندارد، اما آموزه‌های این مذهب، به‌صراحت قوم یهود را قوم برگزیده و برتر معرفی می‌کند.

۶. خداوند متعال در حدیثی قدسی، پیامبر اسلام را مورد خطاب قرار می‌دهند: «لولاک لما خلقت الافلاک، و لولا علی لما خلقتک، و لولا فاطمه لما خلقتکما: اگر به‌خاطر وجود تو نبود عالم هستی را به‌وجود نمی‌آوردم، و اگر علی نبود تو را نمی‌آفریدم، و اگر فاطمه نبود هیچ‌کدام از شما دو نفر را خلق نمی‌کردم». بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۵ و ج ۷۱، ص ۱۱۵.



۷. «احمدی نژاد؛ معجزه هزاره سوم» عنوان کتابی است که فاطمه رجبی، همسر سخنگوی دولت نهم و از حامیان محمود احمدی نژاد در وصف شخصیت وی منتشر کرده است. فاطمه رجبی، احمدی نژاد، معجزه هزاره سوم، تهران: نشر دانش آموز، ۱۳۸۵.

8. [http://www.akbarganji.org/?p=51&langswitch.\\_lang=fa&page=3](http://www.akbarganji.org/?p=51&langswitch._lang=fa&page=3)

۹. نگاه کنید به: سید جواد طاهایی، چند ایده مرکزی درباره مسائل عمده سیاست خارجی ایران، در:

<http://www.CSR.ir>

10. <http://javanonline.ir/vdcj8oeituqeyxz.fsfu.html>

۱۱. نگاه کنید به: میزگرد سیاست نگاه به شرق، ۱۳۸۵/۶/۱۵، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، در:

[http://www.CSR.ir/.](http://www.CSR.ir/)

12. <http://www.baztab.net/fa>.

13. <http://www.yjc.ir/fa/news/3998545>.

14. <http://www.yjc.ir/fa/news/3998545> کدخبر: ۳۹۹۸۵۵۴۵

15. <http://javanonline.ir/vdcj8oeituqeyxz.fsfu.html>.

## منابع

اسپوزیتو، جان ال (۱۳۸۲)، *انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن*، روح‌الله کارگر رضوانی، «صدور انقلاب ایران: سیاست، اهداف و وسایل»، ترجمه محسن مدیرشانه‌چی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.  
اشرف، احمد (۱۳۷۴)، «توهم توطئه»، گفتگو، شماره ۸  
اولین نشست خبری رئیس‌جمهور:

<http://www.president.ir/fa/>

بازرگان، مهدی (۱۳۶۲)، *انقلاب ایران در دو حرکت*، تهران: چاپ سوم.  
پیام رئیس‌جمهور به ملت ایران، ۱۳۸۶/۱۲/۵:

<http://www.president.ir/fa>

پیام رئیس‌جمهور به ملت ایران، ۱۳۸۶/۱۲/۵:

<http://www.president.ir/fa>

پیش از ترک تهران به مقصد نیویورک، ۱/ ۷ /۱۳۸۶:

<http://www.president.ir/fa/?ArtID=6779>

پیش از سفر به امارات و عمان، ۱۳۸۶/۲/۲۳:

<http://www.president.ir/fa>

تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۷)، «بدون آمریکا هرگز! تأملی بر روابط ایران و آمریکا»، *روزنامه اعتماد ملی*، ۲۰ مرداد (August 10 2008)، سال سوم، ۷۱۲، تهران. دسترسی در:

[http://www.roozna.com/negaresh\\_site/fullstory/?id=65018&t](http://www.roozna.com/negaresh_site/fullstory/?id=65018&t)

جلایی‌پور، حمیدرضا (۱۳۹۱)، «لایه‌های جنبشی جامعه ایران: دو جنبش کلان و ده جنبش خرد اجتماعی»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، شماره ۲۸.

خبرگزاری دانشجویان ایران، گزارش از حضور منوچهر متکی در اجلاس وزرای خارجه جنبش عدم تعهد.

در جمع ایرانیان ساکن عمان، ۱۳۸۶/۲/۲۴:

<http://www.president.ir/fa>

در دیدار با رهبران مسلمان آمریکا، ۱۳۸۶/۷/۳:

<http://www.president.ir/fa>

در دیدار با مقامات عمان، ۱۳۸۶/۲/۲۵:

<http://www.president.ir/fa>

در گفتگو با خبرنگاران سیما و ایرنا در نیویورک، ۱۳۸۶/۷/۲:

<http://www.president.ir/fa>

در هجده ماه اول «میلیاردها دلار وسایل لوکس، تلفن همراه، و لوازم آرایشی از فرودگاه امام خمینی به صورت قاچاق وارد کشور شده است»، *روزنامه ایران*، ۱۳۸۶/۷/۷.  
دکتر احمدی نژاد در گفتگوی تلفنی با رئیس جمهور سودان:

<http://www.president.ir/fa>

دومین کنگره عاشورا پژوهی، ۱۳۸۶/۱۲/۵:

<http://www.president.ir/fa/?ArtID=11012>

رجبی، فاطمه (۱۳۸۵)، *احمدی نژاد؛ معجزه هزاره سوم*، تهران: نشر دانش آموز.

روزنامه ایران، ۱۳۸۴/۴/۱۸.

روزنامه ایران، ۱۳۸۰/۴/۲۰.

روزنامه ایران، ویژه نامه پایان سال ۱۳۸۵.

روزنامه رسالت، ۱۳۷۰/۴/۲۹.

روزنامه شرق، ۱۳۸۵/۳/۲۹.

روزنامه شرق، ۱۳۸۶/۴/۵.

روزنامه کیهان، ۱۳۸۶/۴/۱۰.

روزنامه کیهان، ۱۳۸۵/۳/۱۸.

روزنامه کیهان، ۱۳۷۵/۱/۲۹.

روزنامه ملت، ۱۳۸۲/۱۱/۱۹.

روزنامه ملت، ۱۳۸۲/۱۲/۲۴.

رئیس جمهور در جمع خبرنگاران داخلی و خارجی، ۱۳۸۷/۲/۲۴:

<http://www.president.ir/fa>

رئیس جمهور در جمع خبرنگاران، ۱۳۸۶/۱/۱۵:

<http://www.president.ir/fa>

رئیس جمهور در جمع مردم گلپایگان، ۱۳۸۶/۳/۴:

<http://www.president.ir/fa>

رئیس جمهور در جمع مردم گلپایگان، ۱۳۸۶/۳/۴:

<http://www.president.ir/fa>

سالنامه شرق (۱۳۸۴)، «استراتژی نگاه به شرق»، ش ۲.

سالنامه شرق (۱۳۸۴)، «فرزندان جنوب»، شماره ۲.

سخنرانی در جمع مردم شاهین شهر، ۱۳۸۶/۳/۵:

<http://www.president.ir/fa>

سخنرانی در جمع میهمانان خارجی سالگرد ارتحال امام، ۱۳۸۷/۳/۱۳:

<http://www.president.ir/fa>

سخنرانی در جمع میهمانان خارجی سالگرد ارتحال امام، ۱۳۸۷/۳/۱۳:

<http://www.president.ir/fa>  
 سخنرانی ۲۲ بهمن ۱۳۸۵:

<http://www.president.ir/fa/?artID=1102/>  
 سخنرانی در اجتماع باشکوه ایرانیان مقیم امارات، ۱۳۸۶/۲/۲۴:

<http://www.president.ir/fa>  
 سخنرانی در اجلاس وزرای خارجه جنبش عدم تعهد، تهران، ۱۳۸۷/۵/۸:

<http://www.president.ir/fa>  
 سخنرانی در اجلاس وزرای خارجه جنبش عدم تعهد، تهران، ۱۳۸۷/۵/۸:

<http://www.president.ir/fa>  
 سخنرانی در اجلاس وزرای خارجه جنبش عدم تعهد، تهران، ۱۳۸۷/۵/۸:

<http://www.president.ir/fa>  
 سخنرانی در جمع بسیجیان، ۱۳۸۶/۲/۱۹:

<http://www.president.ir/fa>  
 سخنرانی در جمع خبرنگاران، ۱۳۸۶/۱/۱۵:

<http://www.president.ir/fa>  
 سخنرانی در جمع سفرا و نمایندگان خارجی به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب،  
 ۱۳۸۵/۱۱/۲۱:

<http://www.president.ir/fa>  
 سخنرانی در جمع سفرای ایران، ۱۳۸۷/۵/۲۱:

[http://hayat.ir/?page=showbody\\_news&row\\_id=30532](http://hayat.ir/?page=showbody_news&row_id=30532)  
 سخنرانی در جمع سفرای ایران، ۱۳۸۷/۵/۲۱:

[http://hayat.ir/?page=showbody\\_news&row\\_id=30532](http://hayat.ir/?page=showbody_news&row_id=30532)

[http://web\\_srv.gov.ir/output/farsi/doc8033.htm](http://web_srv.gov.ir/output/farsi/doc8033.htm)

[http://web\\_srv.gov.ir/output/farsi/documents/doc10422.htm](http://web_srv.gov.ir/output/farsi/documents/doc10422.htm)

[http://web\\_srv.gov.ir/output/farsi/documents/doc10400.htm](http://web_srv.gov.ir/output/farsi/documents/doc10400.htm)  
 سخنرانی در جمع طلاب بسیجی، آذر ۱۳۸۵:

<http://www.president.ir/fa/>  
 سخنرانی در جمع طلاب و روحانیون حوزه علمیه قم، ۱۳۸۶/۳/۲۵:

<http://www.president.ir/fa>  
 سخنرانی در جمع طلاب و روحانیون حوزه علمیه قم، ۱۳۸۶/۳/۲۵:

<http://www.president.ir/fa>

سخنرانی در جمع فرماندهان بسیجی ۱۳۸۶/۲/۱۹:

<http://www.president.ir/fa>  
 سخنرانی در جمع مردم اصفهان، ۱۳۸۶/۳/۳:

<http://www.president.ir/fa>  
 سخنرانی در جمع مردم سمیرم، ۱۳۸۶/۳/۶:

<http://www.president.ir/fa>

سخنرانی در جمع مردم نجف‌آباد، ۱۳۸۶/۳/۷:

<http://www.president.ir/fa>

سخنرانی در جمع مردم نطنز، ۱۳۸۶/۳/۲۵:

<http://www.president.ir/fa>

سخنرانی در جمع منتخبان اصفهان، ۱۳۸۶/۳/۵:

<http://www.president.ir/fa>

سخنرانی در مجمع عمومی سازمان ملل، مهر ۱۳۸۶:

<http://www.president.ir/fa/?artID=6779>

سخنرانی در مجمع عمومی سازمان ملل، مهرماه ۱۳۸۶:

<http://www.president.ir/fa/?artID=6779>

سخنرانی وزیر امور خارجه در جمع دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۷/۳/۴. سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۶)، فرهنگ سیاسی در ایران، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

\_\_\_\_\_ (دردست چاپ)، پارادوکس واژه‌ها، عبارات و جمله‌بندی‌ها در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران.

سید جواد طاهایی، چند ایده مرکزی درباره مسائل عمده سیاست خارجی ایران:

<http://www.CSR.ir/>.

سیف‌زاده، حسین (۱۳۸۴)، «آسیب‌شناسی سیاست خارجی ایران و چارچوبی برای سامان‌دهی طرز تلقی‌ها»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۹، پاییز. غفاری هاشجین، زاهد (۱۳۷۲)، «نقش نیروهای بیگانه در پاگیری تئوری توطئه در ایران»، ماهنامه مطالعات سیاسی اقتصادی، ش ۱۹۲-۱۹۱.

فولر، گراهام (۱۳۷۳)، قبله عالم؛ ژئوپلیتیک ایران، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز. کارگر رضائی، روح‌الله (۱۳۸۰)، چارچوبی تحلیلی برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی، چاپ دوم.

کاکس، رابرت دبلیو (۱۳۸۴)، اقتصاد سیاسی بین‌الملل و جهانی‌شدن، ترجمه حسین پوراحمدی، تهران: نشر قومس.

گفتگو با اعضای باشگاه ملی مطبوعات امریکا، ۱۳۸۶/۷/۳:

<http://www.president.ir/fa>

گفتگوی تلفنی با رئیس‌جمهور سودان ۱۳۸۷/۲/۳۱:

<http://www.president.ir/fa/?artID=>

متن کامل نامه احمدی‌نژاد به آنجلا مرکل، صدراعظم آلمان:

[http://azhamehrang.blogfa.com/post\\_454.aspx](http://azhamehrang.blogfa.com/post_454.aspx)

متن کامل نامه احمدی‌نژاد به جرج بوش:

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn//8502190630>

محمدرضا نقدی، سخنرانی در یادواره شهدای جنگ‌های نامنظم، ۱۳۹۱/۱۱/۴:

<http://javanonline.ir/vdcj8oeituqeyxz.fsfu.html>  
 محمدی، منوچهر (۱۳۷۷)، *اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: نشر دادگستر.  
 مراسم جشن بزرگ ملی فناوری هسته‌ای، ۱۳۸۷/۱/۲۰:  
<http://www.president.ir/fa/?artID=1242>  
 مراسم جشن بزرگ ملی فناوری هسته‌ای، ۱۳۸۷/۱/۲۰:  
<http://www.president.ir/fa>  
 مراسم گرامیداشت یوم ... ۲۲ بهمن ۱۳۸۵:  
<http://www.president.ir/fa>  
 مصاحبه رئیس‌جمهور با تلویزیون ان‌بی‌سی، ۱۳۸۷/۸/۷:  
<http://www.president.ir/fa>  
 مقاله محمود احمدی‌نژاد در مجله یومیوری ژاین، ۱۳۸۷/۴/۱۸:  
<http://www.president.ir/fa>  
 میزگرد سیاست نگاه به شرق، ۸۵/۶/۱۵، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی:  
<http://www.CSR.ir/>  
 نخستین دور مذاکرات ریاست‌جمهوری ایران و امیر امارات متحده عربی، ۱۳۸۶/۲/۲۳:  
<http://www.president.ir/fa>  
 وزیر امور خارجه در جمع مردم گرگان، ۱۳۸۶/۱۱/۲۲:  
[http://web\\_srv.gov.ir/output/farsi/documents/doc10400.htm](http://web_srv.gov.ir/output/farsi/documents/doc10400.htm)  
 ونت، الکساندر (۱۳۸۴)، *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل.

Collins, Randall (1981), "On the Microfoundations of Macrosociology", *American Journal of Sociology*, 86(5).  
 Homans, George C. (1975), "What do we Mean by Social Structure?", In: *Approaches to the Study of Social Structure*, edited by P. M. Blau. New York: Free Press.  
 Kubalkova, Vendulka (2001), "Foreign Policy, International Politics, and Constructivism", in: Vendulka Kubalkova, *Foreign Policy in a Constructed World*, Armonk, NY: M. E. Sharpe, Routledge.  
 Rosenau, James (1980), *the Scientific Study of Foreign Policy*, London: Frances Pinter (Publisher) LTD.  
 Smith, S (1997), "New Approach to International Relations Theory", in the *Globalization of World Politics*, Oxford: Oxford University Press.  
 Takyeh, Ray (2006), "A Profile in Defiance: Being Mahmoud Ahmadinejad"; *National Interest*, No.83.



Wigth, Colin (2006), Agents, Structures and International Relations, Politics as Ontology, Cambridge University Press.

Zunes, Stephan (2005), "The Influence of the Christian Right in U.S. 'Middle East Policy", Middle East Policy, Vol. XIII, No.2, Summer.